



کارگر سوسیالیست

دسامبر ۱۹۹۸ - آذر ۱۳۷۷

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال نهم، دوره دوم

موقعیت کنونی
کارگران
پیشرو

صفحه ۲ مهدی رضوی

قتل فروهر:
درسی برای
اپوزیسیون

صفحه ۳ هیئت مسئولان

«اوجالان»
فدای
سیاست‌های
خود شد!

صفحه ۳ مجید راوندی

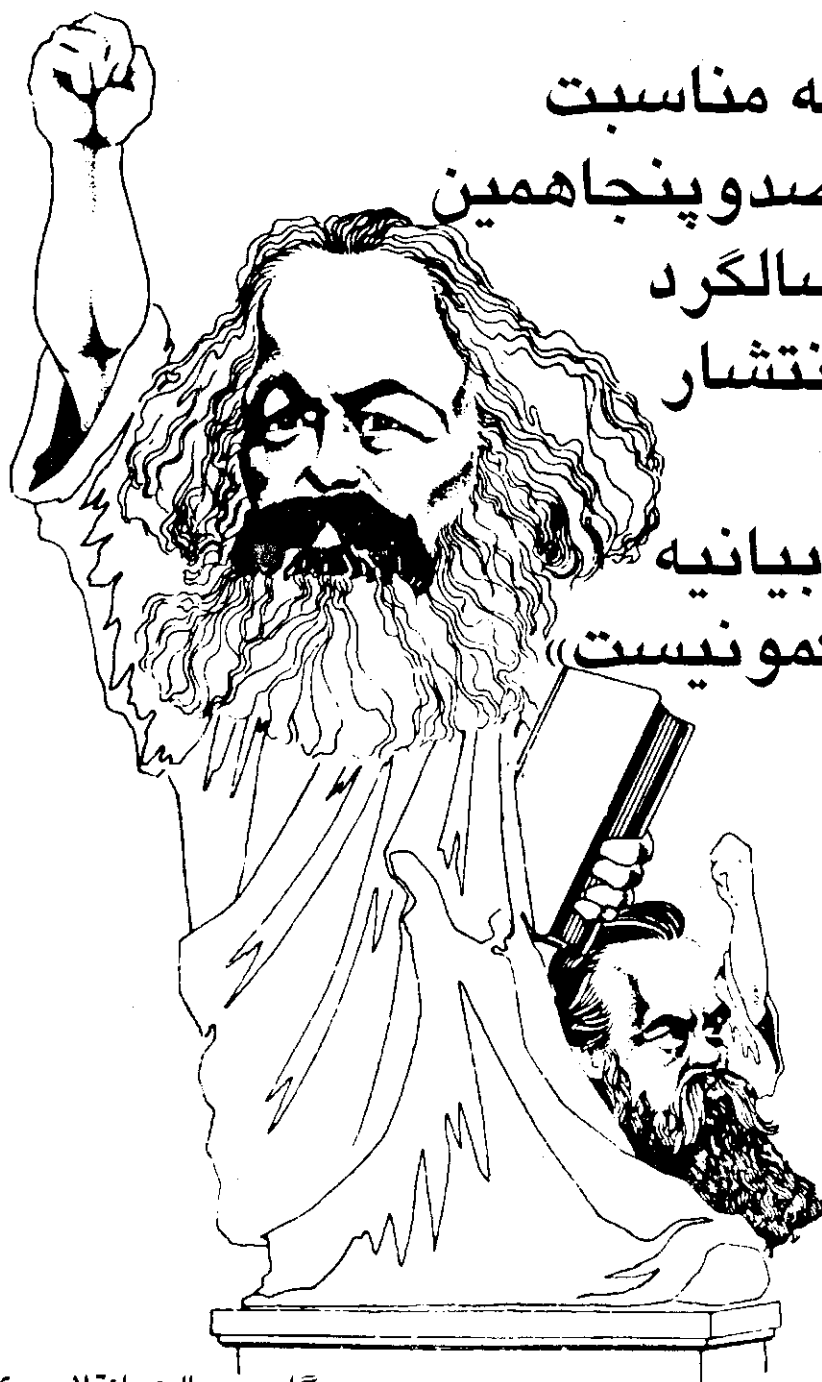
انقلاب مشروطیت صفحه ۵

منظره جهان کارگری صفحه ۹

نقد مکتب فرانکفورت صفحه ۱۱

«سازمانده کارگری سوسیالیستی» ص ۱۵

اصول کارگری



به مناسبت
صد و پنجاهمین
سالگرد
انتشار

«بیانیه»
«کمونیست»

«دیدگاه سوسیالیزم انقلابی» ۴

صفحه ۱۴

موقعیت کنونی کارگران پیشرو

مهدی رضوی

راه انداختن صنایع و استخدام وسیع کارگران در حوزه‌های مختلف است. بدیهی است که این «آرزو» با وضعیت کنونی همخوانی ندارد. در نتیجه، ارباب، سرکوب، کشتار و ترور تنها پاسخ رژیم برای رها سازی خود از مخمصه کنونی است.

اما، این ارباب‌ها و ترورها با دوره پیشین متفاوت خواهند بود. این بار رژیم (یا بخشی از آن) می‌بایست تداوم ترورها و ارباب‌ها را مخفیانه و با توسل به گروه‌های ضربت عملی کند. زیرا که، رژیم باید در ظاهر خود را «دمکرات منش» جلوه داده تا روابط با غرب را حسنه کرده و بتواند به دریافت وام‌ها از بانک‌های بین‌المللی ادامه دهد.

از یکسو، رژیم نیک می‌داند که به عنوان یک نهاد تروریستی، قادر به جهت‌گیری کامل به سوی غرب نخواهد بود. از سوی دیگر، بدون ارباب و سرکوب موقعیت خود را عمیقاً به مخاطره خواهد انداخت. از اینرو، جنبش کارگری در این دوره، شاهد عقب‌نشینی‌های ظاهری از سوی مقامات «رسمی» و دولتی (عموماً طرفداران خاتمی) و سرکوب و ارباب از سوی مسئولان «غیر رسمی» (عموماً طرفداران خامنه‌ای) خواهد بود.

به قتل رساندن فروهر، یک نمونه از چنین وضعیت است. چنین شیوه‌هایی در گذشته توسط کارگران مبارز و پیشرو تجربه شده و در آینده نیز احتمالاً چنین خواهد شد. اما از آنجایی که کارگران پیشرو از دستگاه‌های تبلیغاتی اپوزیسیون راست و میانه برخوردار نیستند، این حوادث ناگوار اغلب مسکوت مانده است.

بدیهی است که در وضعیت کنونی، تشکل‌های مستقل کارگری (یا جوانان و یا زنان) به طور رسمی نمی‌توانند تحقق یافته و فعالیت کنند. کارگران پیشرو ضمن طرح مطالبات کارگری مبنی بر ضرورت ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری، کماکان خود را در هسته‌ها و محافل مخفی عمل کارگری متشکل محفوظ نگهداشته و به مداخلات خود در درون کارگران ادامه می‌دهند. وظیفه نیروهای چپ کارگری در خارج از کشور نیز دفاع از مطالبات کارگران و همسویی با کارگران پیشرو است.

۱۳۷۷ آذر ۱۰

شاهد تداوم چنین اعتراض‌های کارگری بوده‌ایم:

● ۲۴ آبان ۱۳۷۷، ۲۵۰۰ نفر از کارگران کارخانه نساجی قائمشهر، استان مازندران، دست به اعتصاب زدند و مدیران کارخانه را در یک اتاق محبوس کردند.

● ۲۱ آبان ۱۳۷۷، کارگران کارخانه جهان چیت کرج، با ۲۰۰۰ کارگر، به علت عدم پرداختن حقوق معوقه خود، در محل کارخانه به اعتراض دست زدند.

● ۱۹ آبان ۱۳۷۷، کارگران خانه‌سازی کرمان، در برابر ساختمان «خانه کارگر» این شهر دست به اعتراض زدند. کارگران بر اساس گزارش روزنامه «کار و کارگر» مدت ۸ ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده‌اند.

● ۱۲ آبان ۱۳۷۷، کارکنان شرکت آب و فاضلاب زنجان نسبت به عقب‌افتادن حقوق خود اعتراض کردند.

این اعتراض‌ها در وضعیت بدتوقع می‌پیوندند که:

□ کارگران کماکان در حال اخراج از کارخانه هستند (برای نمونه اخیراً ۴۰۰۰ کارگر کارخانه لوله و ذوب فلز اهواز اخراج شدند)؛

□ نفت ایران که قرار بود بشکه‌ای ۱۷٫۵ دلار به فروش رسد، اکنون بشکه‌ای ۱۰ دلار بفروش می‌رسد؛

□ کسری بودجه دولت در ۶ ماه اول سال جاری ۳۳ درصد بوده است (کسری معادل ۲۶۷۵ میلیارد تومان در سال جاری)؛

□ وام‌های ایران از دول غربی افزایش یافته است (۱٫۵ میلیارد دلار از فرانسه و یک میلیارد دلار از هر یک از کشورهای ژاپن، آلمان و ایتالیا).

بدیهی است که بدین ترتیب، اوضاع رو به وخامت گذاشته و خواست «جامعه مدنی» توسط بخشی از بورژوازی ایران (خاتمی و طرفداران اپوزیسیون راست و میانه رژیم) همانند ناله و فغان‌های بی تأثیری و تلخی به گوش مردم جامعه می‌رسد. وخامت اوضاع اقتصادی و عدم وجود راه حل بورژوایی، طبقاً جناح «راست» هیئت حاکم را مستأصل‌تر و وحشی‌تر می‌کند. گشایش دمکراتیک و استقرار جامعه مدنی (حتی به مفهوم بورژوایی آن)، لازمه‌اش کاهش چشم‌گیر بحران اقتصادی و به

برای هر ناظر بی غرضی آشکار است که تحولات اخیر ایران به ویژه پس از انتخابات ریاست جمهوری، ۲ خرداد ۱۳۷۶، بر شدت مبارزات، مقاومت‌ها و اعتراض‌های کارگری افزوده است. گرچه اعتراض‌های کارگری به درجات مختلف در دو دهه پیشین در جریان بوده، اما در سال پیش اعتراض‌های کارگری با مطالبات مشخص‌تر و سیاسی‌تری خود را به نمایش گذاشته است. طرح و شکل‌گیری نطفه‌ای تشکل‌های مستقل کارگری، مانند «اتحادیه مستقل کارگران ایران» (و همچنین بروز گرایش‌های مشابه در درون جوانان و زنان)، فصل‌نویسی از مبارزات در جنبش کارگری را نشان می‌دهد.

بخشی از پیشروی کارگری ایران، متکی بر تجربه دو دهه مبارزات با رژیم کنونی، در عمل، از گرایش‌های فرصت‌طلبانه (رفرمیستی) و فرقه‌گرایانه (آنارشیمیستی) فاصله گرفته و به طرح شعارهایی نظیر «کنترل کارگری» نایل گشته‌اند (رجوع شود به اطلاعیه‌های اتحادیه مستقل کارگران ایران، کارگر سوسیالیست شماره ۵۱، فروردین ۱۳۷۷).

کارگران ایران در ماه‌های پیش، در مقابل حقوق عقب‌افتاده، افزایش دستمزدها و پاداش‌ها در شهرهای مختلف دست به اعتراض‌های جمعی و مقاومت‌ها زده‌اند. طبق خبرگزاری‌های غربی: «نارضایتی در صنایع ایران معمول است، اما به ندرت در مطبوعات رژیم منعکس می‌گردد (خبرگزاری فرانسه). و یا: «تاخیرهای چند ماهه پرداخت حقوق کارگران به تدریج به امر عادی تبدیل گشته و در بسیاری از کارخانه‌ها دیگر نیز وضعیت مشابهی حاکم است. اخراج کارگران، عدم پرداخت به موقع حقوق و قراردادهای موقت کار، کاملاً رایج است. در ماه‌های اخیر در بسیاری از موارد تظاهرات خشونت‌آمیز بوده و کارگران با آتش زدن لاستیک‌های کهنه جاده‌ها را بسته‌اند.» (بی‌بی‌سی). کارگران که از مسایل روزمره و عادی (و صنفی) اعتراض‌های خود را آغاز کرده، به سرعت به خواست‌های مشخص از جمله ضرورت بدست گرفتن امور به دست خود، می‌رسند. این روش و مطالبات کارگری در سال پیش، مسلماً به رودرویی فزاینده‌تر آنها با رژیم منجر خواهد شد. در هفته‌های پیش

«اوجالان» فدای سیاست‌های خود شد!

عبدالله اوجالان، رهبر حزب کارگران کردستان «پ‌ک‌ک»، اوایل نوامبر ۱۹۹۸، به هنگام ورود به ایتالیا در فرودگاه رم با یک گذرنامه جعلی، دستگیر شد. به بلافاصله دولت ترکیه خواهان استرداد وی گشت. اوجالان که درخواست پناهندگی سیاسی از ایتالیا را کرد، پس از ۹ روز از زندان آزاد گشته و هم اکنون بحث در مورد استرداد وی به ترکیه و یا یک کشور ثالث (آلمان) در جریان است. البته دولت ایتالیا تقاضای دولت ترکیه را تاکنون نپذیرفته و دولت آلمان نیز تقاضای استرداد وی به آلمان را به سود امنیت آلمان ندانسته است.

دستگیری اوجالان تأکید چند نکته را ضروری می‌کند.

اول، دولت ترکیه تحت هیچ شرایطی در موقعیت تعقیب و محاکمه اوجالان نیست. زیرا که این دولت خود بنیادگذار یک دستگاه تروریستی است که سال‌ها سال هزارها تن از جوانان آزادیخواه کردستان ترکیه را به قتل رسانده است. در واقع علت وجود جنبش کردستان (با هر رهبری)، عدم پذیرش حق تعیین سرنوشت برای آن ملیت ستمدیده است. سوسیالیست‌های انقلابی همواره از جنبش زحمتکشان گُرد برای تعیین سرنوشت خود تا سر حد جدایی دفاع کرده و می‌کنند. انقلابیون از رهبری این سازمان، ضمن محفوظ نگه داشتن نقد به برنامه و عملکرد آنها، در مقابل دولت سرمایه‌داری ترکیه دفاع می‌کنند.

دوم، دولت ایتالیا و آلمان (و هر دولت و نهاد دیگر بین‌المللی وابسته به امپریالیزم) نیز در مقام به محاکمه کشاندن اوجالان نیستند. چنانچه رهبری یک سازمان زحمتکشان خطایی مرتکب شود، ارزیابی آن بستگی به خود جنبش مردم کردستان و کمیسیونی از نمایندگان کارگران منطقه دارد و نه یک دولت سرمایه‌داری غربی که خود در بنیاد با جنبش‌های رهایی‌بخش منطقه مخالف است.

کشمکش‌های درونی هیئت حاکم، تا سر حد برخوردهای انتقام‌جویانه بین باندها، وضعیت را وخیم‌تر از سابق خواهد کرد. قول و قرارهای خاتمی مبنی بر ایجاد زمینه برای «آزادی‌های مدنی»، «آزادی برای زنان»، «آزادی مطبوعات و احزاب»، جلوگیری از دخالت گروه‌های «حزب الله» در امور دانشگاه‌ها، تفویض امور اجرایی به جوانان غیر مذهبی، زنان و کنترل گسترده‌تر امور به بنیادها، بازار و بازرگانی خارجی و غیره، چنانچه عوامفریبی نباشد (که چنین است) نیاز به قدرت متمرکز حکومتی دارد. (سرمقاله کارگر سوسیالیست، شماره ۴۳، خرداد ۱۳۷۶).

خاتمی در سال پیش نشان داد که نه تنها از هیچ قدرت تعیین‌کننده‌ای برخوردار نبوده که «خود» جزئی از هیئت حاکم است. در واقع باند «راست» با به قتل رساندن فروهر، آتیه خاتمی را برایش ترسیم کرده و به او هشدار می‌دهند که یا باید گوش به فرمان باشد و از هرگونه اعتراض و اقدام علیه باند راست پرهیز کند و یا به سرنوشت فروهر دچار خواهد شد. بدیهی است که خاتمی راه دوم را انتخاب خواهد کرد. زیرا که بر خلاف فروهر که به درون هیئت حاکم راه داده نمی‌شد، او بخشی از آن است.

قتل فروهر همچنین درسی است برای مدافعان «جمهوری اسلامی». داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران، وزیر «کار» در کابینه دولت موقت، گرچه خواهان «جامعه مدنی» و «آزادی» بود، اما هیچگاه به طور قاطع در مقابل رژیم قرار نگرفت. حزب ملت ایران که «رادیکال»ترین بخش از طیف «لیبرال» رژیم را تشکیل می‌داد، همواره مخالف براندازی رژیم بوده و هرگونه قیام و شورش کارگران و مردمی را «مضر» می‌دانست. چنین سیاستی محکوم به شکست است، زیرا که دمکراسی و آزادی در چارچوب نظام سرمایه‌داری آخوندی غیر قابل تحقق است (حتی به رهبری خاتمی و ۲۰ میلیون آرای مردمی). کسانی که در صدد «اصلاح» مسالمت‌آمیز چنین رژیمی بر می‌آیند، با تأسف، سر خود در نهایت به باد فنا می‌دهند. طرفداران دمکراسی و آزادی برای رهایی نهایی خود از شر اختناق باید خواهان ریشه‌کن کردن چنین رژیمی باشند. آنهم بدون برقراری یک حکومت شورایی عملی نیست. ■

هیئت مسئولان

۱۳۷۷ آبان ۶

قتل فروهر: درسی برای اپوزیسیون

قتل فجیع داریوش فروهر و پروانه فروهر بدست مزدوران رژیم، بازتابی است از وضعیت کنونی سیاسی ایران. از یک سو، عوامفریبی و تبلیغات توسط باند خاتمی در مورد تشکیل «جامعه مدنی»؛ و از سوی دیگر ارباب، سرکوب و کشتار توسط باند خامنه‌ای زیر لوای حفاظت از «جامعه اسلامی»، تصویری است که در سطح جامعه ترسیم می‌گردد. به سخن دیگر، آنچه پس از انتخاب خاتمی به وقوع پیوسته، نه کاهش در سرکوب و اختناق و نه استقرار «جامعه مدنی»، که ادامه همان وضعیت سابق است. با این تفاوت که بخشی از هیئت حاکم به رهبری خاتمی (البته با حمایت بسیاری از گرایش‌های راست و میانه اپوزیسیون و برخی از اپوزیسیون چپ) می‌خواهند «گام به گام» و «تدریجی» کل رژیم را به سوی یک رژیم «بورژوا دمکراتیک»، از نوع غربی آن، و «جامعه مدنی»، هدایت کنند.

بدیهی است که چنین سیاستی یک سیاست تخیلی است. قتل داریوش فروهر و همسرش و سکوت سردمداران رژیم در مقابل آن و استدلال‌های مضحک روزنامه‌های فرمایشی مبنی بر اینکه گویا این قتل توسط دشمنان «جمهوری اسلامی» صورت پذیرفته، نمایانگر غیر عملی بودن سیاست «جامعه مدنی» در ایران است.

چنانچه غیر این است، چرا رئیس جمهور ایران تاکنون اقدامی در شناسایی، تعقیب و تنبیه قاتلین به عمل نیاورده و حداقل به ظاهر هم شده به قول و قرارهای عوامفریبانه خود وفا نکرده است؟

پس از انتخاب ۲ خرداد، ما چنین نوشتیم: «انتخاب خاتمی به عنوان رئیس جمهور - حتی با آرا ۲۰ میلیون نفری نه تنها تغییری در وضعیت اسفبار مردم ایران نخواهد داد که

انقلاب را یکی بعد از دیگری در ذهن و آثارش متمرکز نمود. پس از انقلاب، در کنار تدریس در «کارگاههای هنرستان عالی صنعتی»، شروع به سازماندهی هنرمندان معتمدی نمود که بعدها، «تولیدگران» نام گرفتند. این هنرمندان و خالقان پیشرو معتقد بودند که هنر سودمند متعلق به تمام مردم بوده و باید در تمامی فعالیتهای فراگیر اجتماعی و عملی از آن استفاده نمود.

اما مهمترین اثر «تاتلین» که به اسم خودش شهرت دارد، طرح خارق العاده برجی است که او برای سومین «بین الملل کمونیستی» پیشنهاد نمود. طرح برج تاتلین که ارتفاع آن به ۲۴۷۵ فوت (در حدود ۸۰۰ متر) در سه طبقه مستقل به شکل استوانه و هرم، به دولت شورایی پیشنهاد شد، جزء نخستین معمارهای آستره جهان محسوب می شود.

در طرح پیشنهادی برج، مداری از ریل و دستگاههای غول آسا تعبیه شده بود که برج را قادر می ساخت که در مسیر ۳۶۰ درجه به حول خود بچرخد. متأسفانه این پروژه عظیم و بجاماندنی به علت بحران شدید مالی که در اثر جنگ و حکومت تزار حاصل شده بود، به انجام نرسید و طرح احداث آن با روی کار آمدن سیاست «کمونیست در یک کشور» استالین، برای همیشه به بایگانی سپرده شد.

تاتلین در مرحله نهایی آفرینشهای هنریش، تمامی وقش را به روی طرح ساخت «ماشین پرنده» گذاشت تا بتواند بدین نحو به طرحهای اولیه «داوینچی» جامه عمل بپوشاند. او ایمان داشت که اختراع این ماشین می تواند خدمت بزرگی به بشریت باشد. بعدها «برادران رایت» با توسعه این طرح، هواپیما را اختراع نمودند.

سفنی باخوانندگان

مقالات: با تشکر از دوستان و رفقای که برای نشریه مقالات (و نامه) ارسال کرده اند.

لازم به ذکر است که به علت محدودیت صفحات نشریه (۱۶ صفحه)، امکان انتشار کلیه مقالات رسیده در یک شماره نخواهد بود. اما، در شماره های آتی مقالات دوستان به ترتیب انتشار خواهند یافت.

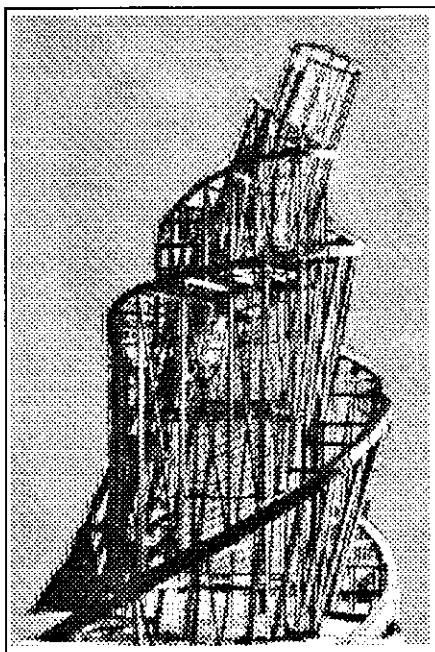
مقالات زیر در شماره های آتی ادامه خواهند یافت: فلسفه، بین الملل چهارم.

نامه ها: اعضای کتابخانه پیشرو، رمادی، نامه شما رسید، نشریات را ارسال کردیم. رفقای اندیشه پیکار، کتابها رسیدند با تشکر.

مالی: میز کتاب لندن ۲۳ پوند، آمریکا (ر) ۱۰۰ دلار، م (کانادا) ۲ دلار.

سوسیالیستی چنین جنبشی به هدف نهایی نخواهد رسید. رهبری انقلابی ای که همراه با و متکی بر جنبش کارگری در منطقه (و نه دولت های سرمایه داری و رهبری ناسیونالیستی) برای استقرار یک فدراسیون سوسیالیستی در منطقه، اقدام کند.

۲۳ دسامبر ۱۹۹۸



طراح برج «تاتلین» که بود؟

«ولادیمیر تاتلین» هنرمند خلاق و مخترع بنام روسی به سال ۱۸۸۵ در یک خانواده متوسط در شهر «خارکف» به دنیا آمد. نخستین مرحله کارهای هنریش با نقاشی و مجسمه سازی آغاز شد؛ که در بیشتر این آثار می توان بخوبی تاثیر نقاشی فرانسه را مشاهده کرد. به سال ۱۹۱۲ در پاریس به دیدار بزرگ نقاش اسپانیایی «پیکاسو» شتافت. این دیدار بدون شک نقطه عطف تازه ای در زندگی هنریش ایفا کرد. چرا که پس از بازگشت از فرانسه کاراکترهای آثارش از شکل طبیعی خارج و به اشکال هندسی تبدیل گردید. پشتکار و ممارست در این کار سبب شد که آثارش علی رغم ناپختگی، در سطح نخستین آثار هنر «آستره» قرار گرفته و راه را برای پیشقراولان مکتب «کانستراکتیویزم» باز نماید.

با شروع انقلاب اکتبر، او نیز به مانند سایر هنرمندان پیشرو و معتمد خود را به جریان پر شکوه انقلاب سپرد و صحنه های پرشکوه

سوم، دفاع سوسیالیست ها انقلابی از اوج جلالان و «پکک» در مقابل دول سرمایه داری، به مفهوم دفاع از روش کار و برنامه این حزب نیست. در واقع رهبری این سازمان در عمل نشان داده که اعتقادی به دمکراسی کارگری نداشته و ضمن مبارزه با دولت ترکیه، مخالفان سیاسی خود را تحمل نکرده و از میان برداشته است. برنامه این حزب یک برنامه انقلابی نیست که بر اساس یک برنامه ناسیونالیستی-استالینیستی استوار گشته و از انحراف های بنیادین بر خوردار است. علت سرگردانی امروزی اوجالان نیز در این امر نهفته است که او به جای تشکیل یک رهبری دمکراتیک، سازمانی حول «کیش شخصیت» و اطاعت کورکورانه از رهبری، بنا نهاده است. بهر و مگر قرار نیست که رهبر یا رهبران نیز در کنار همزمان خود باقی بمانند؟

اعتماد اوجالان به دولت سوریه نشان داد که این حزب هنوز با اتکا به دولت های سرمایه داری منطقه قصد پیشبرد مقاصد خود را داشته و برای حفظ موجودیت خود به هر سازشی (حتی رها کردن کامل مبارزه مسلحانه) دست می زند. وقایع اخیر بار دیگر نشان داد که یک معامله از بالا توسط حافظ اسد با دولت ترکیه، چگونه منجر به قربانی کردن اوجالان شد. اضافه بر اینها، قرارداد «صلح» اخیر مسعود بارزانی، از حزب دمکرات کردستان عراق و جلال طالبانی از اتحادیه میهنی کردستان عراق در واشنگتن و حمایت مادی ۷۳ میلیون دلاری آمریکای آنها و قول پرداخت بخشی از بودجه ۹۷ میلیون دلاری به اپوزیسیون عراق، این دو رهبری گرد ناسیونالیستی را واداشت که فشارها را بر پکک افزایش دهند. علت تخاصم آنها نیز با پکک متکی بر سیاست های بود که اوجالان در سال های اخیر علیه سایر رهبران گرد ایراد کرده بود. اما در این میان، اتحادیه میهنی در مقابل دولت ترکیه از پکک حمایت می کرد، که با قرارداد اخیر این حمایت نیز منتفی گشت.

موقعیت نامعلوم کنونی اوجالان ناشی از سیاست اشتباه یک رهبری غیر انقلابی در مصدر یک جنبش انقلابی است. زدو بند های پشت پرده با ناسیونالیست ها و دولت های سرمایه داری نتیجه ای جز اینها ندارد.

جنبش کرد البته با یا بدون چنین رهبری، به حیات خود ادامه خواهد داد. جنبش کرد مانند جنبش زنان که تحت ستم مضاعف قرار گرفته، تا از میان رفتن کل نظام سرمایه داری جهانی کم و بیش به قوت خود باقی خواهد ماند. اما از سوی دیگر بدون یک رهبر انقلابی

بررسی تاریخی:



صادق

مقاله زیر، بخش سوم (ضمائم) مقاله‌ای است که در شماره ۴۸ و ۵۳ کارگر سوسیالیست انتشار یافت.

برخی مبانی اقتصادی انقلاب مشروطیت

اقتصاد دیوبلی و مناسبات کالائی پیشرفته (اقتصاد متنی، بر مبادله کالا، به میانجی پول)، و اقتصاد طبیعی (هزوع اقتصاد غیر کالائی، اقتصاد دهنکی بر تولید برای مصرف)، حکم اسید و ماده را دارند. هر اقتصاد طبیعی، در اکثر مناسبات کالائی و پولی در دام آن، لاجرم دچار تجزیه و اضلال میشود، توکوشی که اقتصاد دیوبلی همچون اسبد آن را میخورد. منشا اصلی این تا شبر مخرب و تجزیه کننده در نقشی است که انبار پول در اقتصاد دیوبلی بازی میکند. در اقتصاد طبیعی انباشت بی حد و مرز به معنای واقعی، معنا و مفهوم ندارد. چرا که انباشت محصول و ارزش های مصرفی، بیش از حد مورد نیاز برای مصرف، کاری بیهوده است. و لیس با گسترش اقتصاد دیوبلی، برای اولین بار، چیزی در معنای ظاهر میشود که حرص برای انباشت آن حد و مرز ندارد. چرا که هر چه بیشتر با نفع آید و کارسرد آن بیشتر است. این چیز جادویی همان پول است. ولی در بن مناسبات و اقتصاد که انباشت پول نتواند خود را بر اساس تولید و کار میمولد صورت بگیرد (یعنی انباشت خود عملی مولد نباشد)، تابع شدن انباشت امری به غایت مخرب و خانه خراب کن خواهد بود. و هر اقتصاد غیر سرمایه داری چنین است. چرا که انباشت، اگر نتواند از طریق سرمایه گذاری و تولید ارزش اضافی (یعنی سرمایه گذاری فزاینده و روبرو گسترش در تولید صنعتی) انجام گیرد، آن گاه تنها از یک طریق دیگر ممکن خواهد بود: باج گیری، دزدی، تگسندی مالیات و خراج بی حساب و بی دلیل گرفتن، رشوه گرفتن، و به عناوین مختلف اخاذی کردن. البته در هر اقتصاد طبیعی، همه این مشاغل تریف همواره معمول بوده اند. ولی با شایع شدن اقتصاد دیوبلی، افراط در آنها توسط طبقات و اقشار حاکم رفته رفته از هر حد و حجابی میگذرد. و اقتصاد و فعالیت اجتماعی را به تجزیه و نابودی میکشد. انحطاط جوامع ماقبل سرمایه داری، نتیجه اجتناب ناپذیر گسترش مناسبات کالائی در بطن آن جوامع است. این امر، در هر جا که زمینه برای گسترش تولید کالائی آمادگی نباشد، لاجرم انحطاط و خرابی کلی تمام جامعه را بدنبال خواهد داشت.

حتی در جامعه ای مانند روم باستان، که اساسا مبتکی بر تولید کالائی (مبتنی بر برده داری) بود، به علت آنکه بر اساس مناسبات برده داری، زمینه سرمایه گذاری مولد در مجموع نا کافی بود، گسترش مناسبات پولی با لافز به عت تجزیه و نابودی کلی جامعه میشد. کارل کائوتسکی، در اثر مهم خود، بنیادهای مسیحیت، تحلیلی از تجزیه و زهم پاشی جامعه روم را شده داده، که در رابطه با فرایند تحولی جریانی که در بالا آوردیم، بسیار روشن گر، و نمونه ای بسیار گویا و آموزنده است. قطعا تا آن را در زیر میا و ریم "کارایی دهقانان و در نتیجه مازاد تولیدی شان، آنچنان محدود بود که استثمارگران برای انباشت ثروتی قابل ملاحظه می بایست نوده های وسیعی را استثمار می کردند. اگر چه اشرافیت روم دهقانان اطراف شهر را از طریق ربا خواری استثمار می کرد، ولی برغم شدت این استثمار، مال چندانی عاید اشراف نمی شد. کار ربا خواری آن زمانی رونق گرفت و رقابت بخش شد و سود بیشتری بدست داد که به تمام جهان شناخته شده ای آن زمان رخنه کرد.

"این امر، البته متلزم تقسیم کار بود. دریافت نـزول از همایگان کاری نبود که وقت چندانی بگیرد و به این خاطر اشراف می توانستند در عین رسیدگی به امور ربا خواری خود، در اداره زمین ها و ربا دولت نیز اهل مال بخرج ندهند. ولی در مقابل، استثمار را بسیار و سوری و سرزمین های گل و شمال آفریقا و در عین حال رنق و فتق امور دولت عظیم روم کار دشواری بود. بدین ترتیب، ربا خواری روز بروز بیشتر از کشاور دولت تقبک می شد. در کنار اشراف دیوانی که در مقام سردار و حاکم، ایالت ها را غارت می کردند و علاوه بر این فعالیت ها، از پول اندوزی (از طریق ربا خواری) نیز چشم نمی پوشیدند، طبقه ربا خوار مشخص به وجود آمد. این طبقه نظام اجتماعی خاص خود، یعنی "سلحشوران" را نیز تشکیل داد. هر چه بر تعداد افراد طبقه سرمایه دار پولی، که صرفا به داد و ستدهای مالی می پرداختند افزوده می شد، اشکال داد و ستدهای مالی نیز پیشتر می شد. "یکی از شیوه های اصلی غارت ایالت ها، بیش فروش مالیات ایالت ها به افراد گوناگون بود. در آن زمان هنوز دیوانسالاری مشخصی برای جمع آوری مالیات به وجود نیامده بود. و از این رو راحت ترین راه جمع آوری مالیات محول کردن این کار به یک شروتمند رومی بود. این شروتمند در مقابل پرداخت مبلغ مالیات معینی به دولت، اجازه می یافت که تا حد امکان از سکنه ایالت مورد معامله مالیات دریافت کند. این نظامی بود که در بسیاری از کشورهای شرقی مورد استفاده قرار گرفت و نتایج مصیبت باری به وجود آورد. زیرا کسی که جمع آوری مالیات به او محول شده بود، به گردآوری میزان قانوشی مالیات بسنده نکرد، بلکه خون سکنه این مناط را در شیشه می کرد و تا حد امکان آنها را سرکشی می نمود.

"در بسیاری از موارد بعضی از شهرها و سلاطین خراج گذاران را در به پرداخت مبلغ تحمیلی نبودند. در چنین مواردی، شروتمندان رومی حاضر بودند مصالح لازم را به شکل وام در اختیار این شهرها قرار دهند و در مقابل البته ربحی هم دریافت کنند. بدین ترتیب بود که جمهوری خواه بزرگ روم "رونسوس پروتوس" به سرمایه گذاری های پرمضمتی از طریق وام دادن به سلطان کاپادوسیا و شهرهای لامی مبادرت کرد. نرخ بهره وام های او ۴۸ درصد بود. (سالم پولی، همانجا ص ۴۲) در آن زمان این نرخ زیاد از حد بالا نبود. در کتاب سالم پولی نقل شده بود که برای بعضی از وام هایی که به شهرها داده می شد، نرخ بهره به ۷۵ درصد می رسید. در مواردی که وام خطرناک تر تلقی می شد، نرخ بهره حتی افزایش بیشتری پیدا می کرد.

... شیوه هایی که در بالا توصیف شد شایسته فراوانی به شیوه هایی دارند که در موجودات مدن نظام سرمایه داری جدید مشهود افتادند. این شیوه ها را مارکس "انباشت بدوی" نامید: خلق پدا زدهقانان، تجارت در کلنی ها، تجارت برده، جنگ های اقتصادی و قرض های دولتی. در دوران جدید، می بینیم که این شیوه ها همان نتایج نابود کننده در عهد باستان را بجای گذاشتند. تفاوت دوران جدید با عهد باستان در این نکته نهفته است که در عهد باستان فقط اثرات نابود کننده سرمایه داری، تکامل یافتند. در حالیکه در دوران جدید، اثرات نابود کننده، زمینه ایجاد شیوه تولید پیشرفته شروتمندانه تر فراهم آورد. بدون شک شیوه هایی که مبنای رشد سرمایه داری جدید قرار گرفته اند از شیوه های سرمایه داری عهد باستان، و حیانه و بی رحمانه بوده است. ولی سرمایه داری جدید، و رای این

فعلیت‌های ویران‌سازویی رحمانه‌پاگاهی برای پیشرفت تئریه وجود آورد، درحالی‌که سرمایه‌داری عهدباستان هیچگاه نتوانست از این محدودیت‌های نابودکننده‌فراشود.

علل این امر را در بخش قبلی دیدیم. انباشت سرمایه در سرمایه‌داری جدید، که از طریق غارت و جپاول و شیوه‌های قهرآمیز دیگری صورت می‌پذیرد، کمتر مورد استفاده مصرفی (خصوصی سرمایه‌دار) قرار می‌گیرد، بلکه کاربر آن بیشتر در جهت تولید ابزار تولید بهتر و متکا مل‌تر برای افزایش کارآیی نیروی کار انسان است. درحالی‌که سرمایه‌داری عهدباستان ثوابت لازم برای انجام چنین کاری را نداشت.

"... به این خاطر بود که غارت و جپاول ایالت‌ها صرفاً با خواران رومی را قادر می‌ساخت که با گسترش برده‌داری، کاهش کارآیی کار اجتماعی را با آهنگی سریع تر تحقق بخشند. در آن دوران برخلاف آنچه که گهگاه در سرمایه‌داری جدید مشاهده می‌شود ویران‌سازی در یک زمینه معمولاً با عمران در زمینه‌ای دیگر همراه نبود. نابودی ایالات، نابودی روم رانیز به همراه داشت. بعد از صدر مسیحیت، دنیای عهدباستان در نتیجه استیلای روم با سرعتی سریع روبه فلات و فقر گذاشت. اگر این استیلا وجود نمی‌داشت آهنگ این اضطلاع اقتصادی کندتر می‌شد."

پس میتوان حدس زد، درجا معادله‌ای که ما به گذاری تولیدی در آن اعلاما دل مفرماند، انباشت غیرمولد چند خرابی‌ها که بیارزنی آورد. و این درست اوضاعی است که در اوایل دوران ناصری در آستانه مشروطیت، در ایران، با آن روبرو هستیم. ولی در آن دوره از تاریخ ایران، انباشت غیرمولد ماهیتی بغایت ویژه و فحجیع و شنیع داشت و آن بغا طرشیوه‌های انباشت ملایان بود. با آنکه در قفسه از قدرت اجتماعی، خودسری فشری، و ماهیت ملایان شرح دادیم، طبیعی بنظر میرسد که گسترش اقتصاد دپولی در ایران، فشری که با حصر و آزار و بیرحمی و قساوت و بیش از همه با نداشت پول روی می‌آورد همین ملایان بوده باشند. ولی حقیقت فحجیع تر از آنست که میتوان تصور کرد. این طبیعی بود که ملایان در شیوه‌های انباشت غیرمولد شیوه‌ای تازه با لا ازیان کاشونکی شنیدیم، ربا خواری، اخاذی مالیات و باج بد عناوین گوناگون (عناوینی که ما تا به حال به آنها برخوردیم) عبارتند از: خمس، رگانه‌سیم، مام به سید، رذال، حق حلال کردن اموال، خدای کردن مال حلال از حرام، و محتاج بخش حرام. و البته رشوه و از این قبیل، شرکت کنند. و تا میتوانستند به غصب اموال و مالک مردم، به زور، به بردارند. و این نیز طبیعی بود که در اخاذی شیوه‌ای بسیار غیر انسانی و عتق مانده‌ای را در پیش گیرند مثلاً طلاب قم در کتابت از متولی شهر نوشته اند: متولی باشی ما "صفت سال است جواهر اموال حضری را برده است، سالی ۳ هزار تومان موقوفه حضری را می‌برد... اکنون از آب شهر هم می‌دزد از روزی که آقا به خبا لجم آوری مال و خریده‌ها ت برآمده چاق داران اجرائی اوبسی محابا به خانه مردم می‌ریزند و قباله ملک را به عنف از محابا نش می‌گیرند" (اخطرات حاج سیاح، ص ۱۳۳). و با ازدهات فارسی عریفه به دیوان می‌رفت که "سال گذشته ملا حسین واعظ نتوانسته است مال ما را بدون حق و حساب برده است. از جمله چهل تومان به عنوان تعدی کوفته از این بیچاره گرفته است، علاوه بر این برخی از ما را از تحیر و حبس کرده بعضی به بیست رفتیم، بعضی از کسان را که در زنجیر بودند محتسب‌ها به اطمینان نالت برده، عیال ما را اسیر کرده و مدتومان از آنها گرفته است حالا هم در مسجد نویسند و ناخوش شده ایم و حرث بیرون آمدن نداریم" باز طبیعی بود که جهشت انباشت بیشتر از قدرت‌های امپریالیستی حاکم موجب مرتب دریافت کنند چنانچه همگان میدانستند که سید عبدالله بهیانی، در قضیه تنباکوه‌زارلیز از ارستین مدیر کمپانی رژی رشوه گرفت و به منبر شد و مردم را به کشیدن قلیان شوق گشت، و شرکت او در جنبش مشروطیت هم فرصتی بود تا آبسروی رفته را بدست آورد، و با بازهم میدانستند که در مرقضه ایران از دولت رو می‌رجس آشتیانی از آن "پول حرام که ایران و ایرانیان را به گیسو-روس داد" میلی به عنوان حق الکوت میل فرمود و خفان گرفت. و هم او بود که در جنبش تنباکو، دولت تزار به او پول رسانید، و او به منبر شد و کسج دارو مریز علم مخالفت با کمپانی رژی را برافراشت و نام نیک از خود برجسای گذاشت (در این زمینه نگاه کنید به خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۶۱)، آری همه این‌ها فقط طبیعی بود. ولی ملایان به این حرف‌ها بسنده نمی‌کردند. و شیوه‌های بسیار فحجیع شری در اخاذی و گردآوری مال به کار می‌بردند. شیوه‌های دیگری، که شاید ملایان خود ابداع گری برخی از آنها در تاریخ بشر بوده اند عبارتند از: زمرده خوری، ملاخور کردن، و ایجاد قحطی به جهت سود جویی.

مردم خوری به سادگی به این معنا بود که وقتی انسان بی کس و کاری

می‌مرد، ملاتی که جهت متوفی بیچاره فاته و روضه میخواند، بخش عمده و با حتی تمام اموال او را نیز جهت شادی روح مرحوم در آن دنیا به زور جماع غصب می‌کرد. ولی این تنها سویه قضیه نبود. سویه و اتمام فحجیع در آن بود که این امر ملایان را به مرگ و میر و بربادی و فحجیع مندمیخت. مثلاً هرگاه و با یا طاعون شایع میشد، توگوئی در بهشت را به روی ملایان گشوده اند. چرا که معمولاً اموال مردگان به آخوندها میرسد، برای نمونه گزارشی از نماینده سفارت ایران در استان بول به سال و شانی ۱۲۸۲ ق میاوریم:

"عرض میشود... همین قدر میدانیم که آنچند ازا هالی خمه دشت و فسیسات نموده اند متروکات آنها را امام جمعه اسیر جمع آوری نموده... متروکات اهالی آذربایجان را... میرزا صادق مرتب جمع آوری نموده است... و اموال اهالی قزوین را بر سر مرحوم ملا فخر علی مجتهد قزوینی تملک کرده است. کافی است یک نفر از و با میرد "سادات و آخوندان... دندان تیز میکنند" که دار و ندارش را به یغما ببرند (نقل از مقاله خانم همانا طلق: تاثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری و با در دوره قاجار) و شاید هم به همین دلیل بود که دست اندرکاران علاقه جندانی به مقابله با این بیماری های خانمانسوز نشان نمی‌دادند. چرا که در آن دوران شیوع این بیماری در ایران بیش از حد بوده است. و شاید بزرگان آن دوران راست میگفته اند که "این بزرگان و حکام کمی بینند، و این ناخوشی ها که بجان میگیرند گویا لازم و ملزوم یکدیگرند" (همانجا).

"ملاخور کردن" عبارت بود از قرض گرفتن اموال مردم، و خوردن آن، به عناوین مختلف، و غالباً از طریق زیر آب کردن سرطرف، این شیوه اخیر در آستانه انقلاب مشروطیت بطور حیرت انگیزی شایع گشته بود. در آستانه انقلاب مشروطیت، در برخی ولایات که ملایان نفوذ خود را در خط می‌دیدند را دیگر مسئله با بی کشی را به راه انداختند. با بی کشی راه را برای غصب اموال و ثروت مردم گشود. کسانی که از ملایان طلبکار بودند در معرض قتل و شکنجه قرار گرفتند. یحیی دولت آبادی که نزدیک بود جان خود را از دست بدهد شهادتین روی داده بود. او گواهی میدهد که مثلاً در امقان دوبرادر تا جرارد دستگیر کردند و در خانه یکی از ملایان زندانی نمودند. و ملا شهادت می‌داد که با بی بودن این دوبرادر شاد شده است. بدستور او آندو ترادر را شکنجه و اعدام کردند. طولی نکشید که معلوم شد نه تنها هر دو مسلمان بودند، بلکه تا جرمزبور ۷۰۰ تومان از ملا طلبکار بوده است بدعکس در آن شب میگوید سند مرار دکن والا ترانه گشتن می‌دهم (حیات یحیی ص ۳۱۹). در واقع تعداد بسیار زیادی از مردمی که از ملایان طلبکار بودند، در رابطه با با بی کشی و تحت این عنوان تلف شدند. گزارش دیگری حاکیست (مربوط به سال ۱۸۹۸ از مشهد) که "ده دوازده نفر ملا بخانه مردی یورش بردند و مدعی شدند که او با بی است. سپس آن مرد را کشتند و اموالش را به یغما بردند. اول خواسته بودند از او پول بگیرند. چون او درخواست آنان را رد کرده بود، او را به قتل رساندند. این اقدام سبب شد که ملایان دیگر نیز جرات پیدا کنند، دل قوی کردند، و به بیماری از ساکنان شهر تهمت با بی زندانیان به اموالشان دست یابند". این کشتارهای بی رحمانه اعتراض‌های شدیدی برانگیخت.

سومین شیوه شنیع ملایان جهت انباشت ایجاد قحطی مصنوعی بود. در حقیقت قحطی‌های ایران کمتر در اثر خشکسالی و بیشتر ساختگی بود. عامل قحطی تیریز (۱۳۱۲) آقا میرزا جواد مجتهد شیر بود. کنسول فرانسه در گزارشی که پیرامون این قحطی نوشته، می‌نویسد، از چند سال پیش ولایت آذربایجان "قریبانی حکمرانی اقلیتی است" که "همه‌دهات را بتدریج خریده اند و گندم را احتکار کرده اند". این کنسول اضافه کرده که مردم تیریز آن چنان از دست عالم و حاکم به تنگ آمده اند که همگی در انتظار مداخله روس نشسته اند. و دیدیم که چگونه در شورشی که در عکس العمل به این قحطی روی داد، تعداد زیادی از شورشیان به قتل رسیدند. یک چنین قحطی‌هایی کم و بیش در تمام شهرهای مهم ایران بوقوع پیوست (و نه به یکبار). گویا ترین آنها قحطی سال ۸۹ - ۱۲۸۸ است، که مرکز آن در تهران بود. در این سال حاج ملا علی کنی، مجتهد تهران، با وزیر مالیه "نظام الدوله معیر الممالک" بندوبست کرده، غله را به احتکار خود درآورد، و بهای گندم را از خرواری ۱۵ تومان به خرواری ۶۴ تومان رسانید. (مجد السلطنه هدایت، خاطرات و خطرات). سپس هزار، که هر چه کوشید نتوانست جلوی این کار بزرگ عمامه‌دار را بخت را بگیرد، در این خصوصی به نام مرالدین شاه نوشت، "اگر وجود نظام الدوله و حاجی ملا علی کنی... نبود هرگز گندم در تهران از پانزده و هیجده تومان بالاتر نمی‌رفت". اگر از نتایج این قحطی ساختگی بخواهید بدانید کافی است ذکر کنیم، تجار به یکدیگر نامه می‌نوشتند که "روزی ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر در کوچه و بازار محله‌ها می‌میرند، در برخی از شهرها حتی آدم میکنند

و گوشت او را می خوردند، دیگر چه برسد به اسب و الاغ... هر روز... آدم می-گیرند که سگ کشته و گوشت او را فروخته است... و گوشت که ملاعلی در عزای مردم روضه خوانی میداد.

و البته شاید نگذاشتن نکته نیز بی مورد نباشد که، یک تفاوت میان انباشت غیرمولد ملایان، و انباشت سایر طبقات انگل ماقبل سرمایه داری این بود، که تعداد آنان بی شمار بود و حال آنکه سایر طبقات حاکم معمولاً اندک ترمیباشند. این فعل را با بیان کوتاهی از نتایج این انباشت، و ثروت هایی که ملایان در ایران به هم زده بودند، به پایان می برسم. در اصفهان ملایان شهر باطل السلطانی که یکی از بزرگترین مالکان ایران بود رقابت می کردند. (حیات یحیی ص ۳۲). حاج سیاح می نویسد، درآمد روحانیون از موقوفات "بیشتر از مالیات دولت است". علاوه بر قبول هر ملایی یک مدرسه را متصرف شده و برای گریز از عیان جماعت در مسجدارس و مساجد تفریحی گروهی قهقهه و آب و آب و جمعی از جوانان قوی و پیرزور را به اسم طلبه در آن گذاشتند (خاطرات حاج سیاح ص ۴۶، ۴۲). از جمله ملایان توانگر شهر آقا نجفی است، آقا نجفی علاوه بر قبول و موقوفه به فکر تجارت هم افتاده بود، خیال رقابت با بانک شاهی را در سر داشت، و حتی به نشر اسکناس هم برآمد. ایشان، مانند بسیاری از ملایان معاصر خویش، ربا خواری نیز می کردند، و گاه از ۴۰ تا ۵۰ درصد نیز بهره دریافت می کردند. در همان منوال تروما که ترازمه جناب حجت الاسلام حاجی آقا محسن محتشد بود، سالی ۲۵ هزار خروار گندم ضبط دینار داشت... می گفتند ۲۰ هزار تومان هم نقدی ملک و اجاره مستغلات شهری دارد. ۵ هزار تنگ گلنژ و ۳ هزار تنگچی در ملک حاضر دارد. زیادتر از ۳۰ زن دارد و... و لای پدرش فقط صاحب یک قطعه زمین کوچک بوده است. (خاطرات ظهور الدوله، حیی، ۱۳۵۱، ص ۲۴ - ۲۳). اما در میان ملایان کمتر کسی به اقتدار مالی و سیاسی میرزا اوجا و آقا مجتهد تبریزی می رسید. ناصرالدین شاه در سفرنامه خود تعداد املاک و دهات او را "صد باره" نوشته و دیگران تعداد دهه تنش را ۲۰۰ قطعه گفته اند. کسروی درباره او می نویسد، این مرد در فزونی پیروان و چیرگی بر مردم در میان همکاران خود کمتر همتا داشت. مردم از او می - هراسیدند، دولت پاش میباش میباش و جزر وری و فرما نروائی خود نمی خواسته. دبیر سفارت فرانسه در تبریز، درباره او، به وزیر خارجه می نوشت: میرزا اوجا و آقا مجتهد تبریز، متفقدترین شخصیت مذهبی در جهان شیعه بعد از مجتهد کربلاست. همچنین بزرگترین مالک آذربایجان است... و ثروتی عظیم دارد... در اینجا مجتهدی مقتدر تر از ولیعهد است و گاه راه را ده ویر اراده شاه نیز حاکم است. نقش او را در قحطی تبریز دیدیم. اعتماد السلطنه وزیر درباره او میگوید: این روزها مجتهد تبریز در انبیاغ ملک واقع دارد و حریف است به ملک و نفی که تولیتش با ورثه قاضی تبریز است، طمع کرده بود، ورثه قاضی که معاشان از این ملک می گذشت رخ نمیدادند. ولیعهد هم حق را به قاضی داد. مجتهد طلب مدرسه حیدریه را بسج کرد که شب ها هو کنند و یا علی بکشند. این ها هر دو روز بطول انجامید. سپس مجتهد به منبر شد، نسبت بیدینی به پادشاه و ولیعهد داد... بعد تجار را خواست و گفت بمن دستور داده اند که حتماً باید صدها تومان از شما با دست خسارت تنها بگیرم اگر همراهی نکنید خواهم گرفت، در پی این تهدید فرستاد بازاری را بستند. و با لاجرم با طاعت میرفاج آخوند سقراط روسیه که در جنبش تنها کوبه مجتهد قبول رسیده بود. غائله خوابید.

صف آرائی

علیرغم آنچه که در مورد رابطه بین حکومت و ملایان در عصر ناصرالدین شاه (در رابطه با جنبش دهقانی باقی)، گفته شد، رابطه حکومت و ملایان در این دوره، در مجموع روبه تیرگی میرفت و جنبه گیری های دائم تشدید میشد. و اگرچه فرازونشیب ها زیاده بودند، لکن روند کلی روبه وخامت بود.

مثلاً این وخامت فزاینده روابط را میباید در چند عامل جستجو کرد. اول آنکه، سیاست امیرکبیر در رابطه با کوتاه کردن دست ملایان از امور سیاسی، روندی بود که، علیرغم مشکلات فراوان، در هر صورت آغاز شده بود. روی غلطک و به جریان افتاده بود. و، همانطور که قبلاً گفتیم، بهداز مرگ وی نیز ادامه داشت. اگرچه با آن پیگیری دنبال نمیشد. ولی در هر صورت، دوره ناصری، در مجموع دوره اصلاحات بود. دوم آنکه سیاست دولت در عصر امیرکبیر، (که بعدها نیز دنبال شده، و در زمان تقویت روحانیت، در عکس العمل به جنبش دهقانی نیز به کار گرفته شد)، ایحادیک قشر روحانی

نیرومند و وابسته به حکومت، تقویت همه جانبه این قشر، و اسرارزدن به ملایان از این طریق بود. سیاستی که قشر ملایان را بسیار هراسناک ساخته بود، عامل دیگر، عمیق شدن دامنش و روبه ازدیاد بحران اقتصادی بود. و نقش ملایان، در آن (که شرح دادیم). و حکومت نیز که با مبارزه با بحران اساساً بر دوش او بود (تا آنجا که چنین باری توسط طبقات و اقشار حاکم املا حسمی شد) طبیعتاً یکی از راههای مبارزه با بحران راهنه زدنی ملایان میدانست. خصوصاً اینکه به عللی که قبلاً ذکر شد، در او خرد و ناصری قدرت ملایان به قدری زیاده شده بود که غالبین حکومت آشکارا احساس خطر می کردند. و بر این اساس ناصری گناه آن همه اقتداری حساب را از "جهل و جهالت کارگزاران دولت" میدید و میگفت، کاری کردند که "این اقتدار طوری بروز کرده که از صدر اسلام تا کنون دیده نشده بود" وزیر دیگری گفت، سبب "بی اعتنائی و بی حمایتی ثلثاق دستگاه دولت است". مسلم اینکه تسبیر و کفایت علما باعث تقدم و نفوذ ایشان نشده است چرا که نفاق و خلاف خودشان با یکدیگر... و خون ها که از ظاهرو باطن این قوم در دل مردم است با بستی مرجعیت مسلمین یکبار از ایشان منصرف شده باشد". (نگاه کنید به روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۹۳ و خاطرات سیاسی امین الدوله ص ۱۶۶). و به همین دلیل بود که حکومت مظفرالدین شاه علی الرغم ضعف مفرط در مجموع جهت روشن فملائی داشت. درباره امین الدوله، اولیس صدراعظم منصوب مظفرالدین شاه که از آذیخواهان و ترقی خواهان دربار به شمار می رفت، می گفتند که سیاستش در یک حمله خلاصه میشد. جدائی دولت از دیانت. و آخرین صدراعظم قبل از مشروطیت عین الدوله، اگرچه از آذیخواهان نبود و از مرتجعین ناب به شمار می رفت. ولی حکومتش جهت بسیار روشن فملائی داشت. عامل دیگر تحولات فرهنگی بود که رفته رفته و البته با کندی بسیار در بطن جامعه به جریان افتاده بود از پیداشدن مدارس جدید علوم جدید و ادبیات جدید گرفته تا افکار آذیخواهان، تا رایج شدن آداب و رسوم جدید، و به طور نسبی ملهم از غرب در میان مردم. که در همان سطح آنکی یا به ایدئولوژیک پوسیده ای اقتدار ملایان را به خطر انداخته بود. ملایان سرکوب قاطع همه ای این ها را میخواستند، ولی حکومت، به دلایل روشن، در این زمینه جانب اعتدال را نگاه میداشت. و با لاجرم با یکداز گسترش نفوذ امیرالیزم در ایران نام برد، که خود به چند دلیل باعث حبه گیری ملایان در مقابل حکومت می شد. دلایل آن را قبلاً مورد بحث قرار دادیم. مجموعه این عوامل باعث شد که ملایان به صف آرائی بپردازند. قل از هر چیزی صف آرائی در مقابل حکومت مرکزی، و همچنین صف آرائی جهت تمهیل امر انباشت ملایان، چند جنبه از این صف آرائی درخور ملاحظه است. اولی عبارتست از پیداشدن مقام اعلم یا مجتهد اعلم که با وجود آمدن آن یک تمرکز بسیار نیرومندی در سلسله مراتب ملایان پیداشت. مقدمات آن در زمان شیخ مرتضی انصاری فراهم گشت. ولی تنها در زمان میرزای شیرازی (حاجنشین شیخ مرتضی انصاری)، می توان گفت که مقام مجتهد مقتدر اعلم که فتوایش تعیین کننده و بالاتر از هر فتوای دیگری بود و مرکز تجمع بودجه و قدرت ملایان بود، مستقر گشت (گفتنی است که در گذشته علمیت با شرک میرزای شیرازی از هم باشد. این هم گفتنی است که در مجموع به مجتهد اعلم بیشتر انداختیم: میرزای شیرازی، آیت اله بروجردی، و خفایش جماران. گفتنی ترازمه اینکه وقتی می خواستند جان نشین بروجردی را تعیین کنند، این بحث در میان ملایان طرازا و اول پیدا شد که املا مشاک و ضرورت علمیت درجه بوده است؟ و ظاهراً کسی پاسخ این معما را نیافت!). با استقرار مقام اعلمیت، ضمایر بر تضادهای درونی سلسله مراتب نیز با زور سرپوش گذارده شد. دومین جنبه غالب این صف آرائی متفکر کرک با بخت ملایان به عراق بود. حامدالگار که خود تا ریح نگاری سخت هوادار ملایان است در این مورد چنین می گوید:

"این حقیقت که سرانجام شیخ مرتضی عثمان را مهمترین مرکز نفوذ مذهبی در دنیای شیعه کردنتایج مهمی در برداشت. هنگامیکه کشمکش میان ناصرالدین شاه و علما حد یافت بسیاری از مجتهدان عمده خسار را از مرزهای ایران بودند و بخوبی میتوانستند با عثمان ها که متحدان موقتی علما بودند تماس دائمی برقرار کنند." (بومین جنبه غالب، صف آرائی، تدارک لشکر بود. در واقع تا اواسط قرن نوزدهم لشکریان ملایان عبارت از اوباش مزدور و قمع کش بودند که کارشان سازمان دادن اخاذی از خلق الله بود. با پیداشدن ضرورت صف آرائی (در مقابل سلطنت، و جهت انباشت ملایان) گویا ضرورت ارتش منظم تری حس گشت. این بود که رفت رفته آموزش قمع زنی و چاق زنی به دروس حوزه های علمیه و مراکز تربیت طلب اغافه شد. و قمع کشی و گردن کلفتی به یکی از وظایف شرعی طلاب علوم دینی، جهت دفاع از شریعت تبدیل گشت. زین العابدین مراغهای در سیاحت نامه

توضیح این خواست آخر، که از همه جا بتراست، نوشته: "در نظامات مالیاتی زمان عینا لدوله مقرر شده بود که تومانی ده شاهی از تمام مستمری ها از جمله مستمری علما کسر کنند، و آن را بصورت تمردولتی روی قفسه مستمری بچسباندند. همین مالیات تا چیزی ماهه شکایت ملایان بود" (این بود میزان تعقل سیاسی پیشوایان دینی ملت... پیشنهاد علما به آسانی مورد قبول شاه واقع شد: "ولی، البته مورد قبول ملت واقع نشد! این ماهیت خود مرکزین و مرتجعانه، در برابر جنبش مشروطیت آشکارا است. بدینسان مثلا، در تظاهرات علیه بلژیکیان (مسوولین مالی دولت) در تبریز، نجاشی را میزدند و میسویریم رئیس کمراکات آذربایجان با بدعتنزل گردو ملایان در کناره بازرگانان میگفتند: "می خانه ها، میهمان خانه ها، مدرسه ها" بسته با یگرددند، و به همین غدرویها نه بود که با ردیگرایی کشی در شهرهای ایران رواج گرفت و دهها تن بدست طلاب به قتل رسیدند، حتی کودکان شیرخوار را بجای شیر مادر به آب جوش سما ورستند. کسروی در رابطه با این فحایع میگوید: "بسی کشی آقایان در آن روزها" رازی است که گفتگوی درازی نیاز دارد! اما یکی نبودید حضرات که از بلژیکیان در خشم بودند و با از گرایش آنان یک به هم با بیگانه شکایت داشتند، چرا از بهائیان کینه جستند. و کسبه و افرادی را که از ملایان طلبکار بودند از میان برداشتند. و خانه تروتمندان را غارت کردند". و شیخ ابراهیم رنجانی در همین باب مینوشت، ملایان "این مذهب را وسیله قتل و غارت و تهیب مردم کرده اند.

ملاقات با کنسول شوروی

تمام کسانی که با تاریخ جنبش کارگری ایران آشنایی دارند بدون شک با نام «یوسف افتخاری» آشنا هستند. او مبارز خستگی ناپذیر و انقلابی حرفه‌ای بود که با تلاش پیگیر و شبانه و روزیش بزرگترین اعتصابات و تشکلات مستقل کارگری ایران را بعد از شهریور ۱۳۲۰ سازماندهی و رهبری نمود. اگرچه «توده‌ای» های استالینیست سعی داشتند با «تروتسکیست» و مرتد خواندنش، از نفوذ روز افزون او در میان کارگران جلوگیری کنند، ولی چه باک که او شیر دل میدان بود و توده‌ای‌ها اهل چمدان و فرار. خاطره‌ی جالبی که در زیر می‌خوانید از کتاب «خاطرات دوران سپری شده» (خاطرات و اسناد یوسف افتخاری)، برداشت شده است که در فرا روی تو خواننده عزیز قرار می‌گیرد.

".... یک روز مرا به کنسولگری شوروی احضار کردند. یک جوانی کنسول بود اسمش «یمیلیانوف» بود. چند نفر دیگر هم آنجا نشسته بودند. از موسی مشکوی و این چیزها شون که روس نبودند. مشخص بود که از آرامنه و غیر روس بودند. گفتم: چه فرمایشی دارید؟ گفت که نظر استالین این است که فعلا «حزب توده» باشد و ممکن است فردا نباشد. این یک چیز دائمی نیست. شما بهتر است به حزب توده بروید و در آن جا فعالیت کنید. گفتم من با آنها نمی‌توانم کار بکنم. آنها کسانی هستند که به رفقای شان خیانت کردند. همدیگر را گیر دادند. اینها اصلا این کاره نیستند. گفت: شما بروید اصلاحشان کنید. گفتم آنها نمی‌پذیرند که من داخلشان بروم و یک عده را بیرون کنم، یک عده‌ی دیگر را بیارم و یا اصلاحاتی بدهم. گفت: ما دستور می‌دهیم و شما را قبول می‌کنند. برو اصلاحاتی هم بده. نظر استالین هم همین است. گفتم: شما دستور بدهید قبول می‌کنند؟ گفت: بله قبول می‌کنند. گفتم: اختلاف ما سر همین است. ما اختلاف دیگری نداریم. ما می‌گوییم که با اراده‌ی خودمان باید یک کاری را شروع بکنیم و به آخر برسانیم. اینها این اراده از خودشان ندارند چون مردمان بی‌اراده‌ای هستند ما نمی‌توانیم با اینها کار بکنیم. کنسول و دیگران اوقاتشان تلخ شد و حالا خوب شد مرا نگرفتند نگه دارند که پنهانی به روسیه رد کنند. بلند شدم خوشحال بودم که از آنجا به سلامت بیرون آمدم."

ابراهیم بیگ مینویسد که از اواسط قرن نوزدهم طلاب که تعداد و قدرت آنها زمانه‌ی ناخه مهیبی از قدرت روحانیون بود، تا حد زیادی جای لوطی‌ها و قه‌کش‌های حرفه‌ای را گرفتند. بنا بر این اداره یک مدرسه بودم و عاف داشت. هم متضمن قدرت مادی اوقاف بود، هم قدرت جسمانی طلاب. و تنها در یک جنبش مداری میشد انسان‌ها بی تربیت گرد تا بسته و برابری شریف ملائی، و این سنت را تا دوام بخشید.

آنچه مسلم است این است که، در این حبه‌گیری وصف‌بندی ملایان بر علیه سلطنت، هیچ چیز مترقی، آزادخواهانه یا خداستبدادی وجود نداشت. هدف تنها مستحکم کردن پایه‌های اقتدار ملائی در سطوح مختلف آن و افزایش هر چه بیشتر این اقتدار بود (پس این صف‌بندی حبه‌ای سراسر ارتجاعی را تشکیل میداد). این امر از برنا مه ملایان در این دوران کاملاً روشن میشود. به راستی برنا مه هدف ملایان از این صف‌بندی چه بود. بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت که آنها برنا مه روشنی تدوین کرده باشند. ولی آنچه، بطور پراکنده، اینجا و آنجا در این زمینه گفته‌اند، بقدر کافی گویاست.

میرزای شیرازی، اعلم مجتهدین، هرگاه با این سوال مواجه میشد، میگفت: "اگر علما را بر درگاه سلاطین دیدید، بگوئید اینها سلاطین علما بدی هستند. اگر سلاطین را بر درگاه علما دیدید بگوئید اینها علما و به سلاطین خوبی هستند." (مثلا نگاه کنید به دانشمندان و سخن‌سرایان فارسی، از محمد حسن مآدمیت). این جوهر و چکیده برنا مه سیاسی ملایان بود. افزایش هر چه بیشتر اقتدار ملایان، در چارچوب رژیم موجود، نه صحبتی از آزادی بود، نه حقوق انسان‌ها نه اصلاح و ترقی و نه هیچ چیز دیگر. و این ترجیح بدی بود که بعد از ملائی شیرازی مدام تکرار کردند، و هیچگاه از تکرار آن خسته نشدند.

در زمان رضا شاه ملایان چه می‌گفتند؟ رسیدن رضا خان به سلطنت، همانطور که گفتیم به هیچ وجه با مخالفت ملایان روبرو نشد، که هیچ، بهشتیانی هم به آن دادند. حتی مدرس معروف که در میان ملایان دشمنان شماره یک رضا شاه بشمار می‌رفت، نه تنها در جریان بقدرت رسیدن رضا شاه با او همکاری نزدیک داشت بلکه جزو نما پندگان اولین مجلس فرما بخشی رضا شاه (مجلس ششم) بود، و از طرف او به ریاست مدرسه بهیلا لار منصوب شد. تنها زمانی که پایه‌های حکومت رضا شاه شروع به تحکیم شدن کرد، بود که ملایان، هراسان از این قدرت در حال شکل‌گیری با اصطلاح "قیام کردند". "قیام" آنها هم مطابق معمول عبارت از این بود که به قم رفتند و دست نشاندند. وقتی که رضا شاه کسی را فرستاد که ببیند حرف حساب آقایان چیست این خواست را مطرح کردند که ۵ نفر از ملایان طراز اول در مجلس مقننه حضور داشته باشند (!) و البته رضا شاه پیغام داد که برای حضرات سوء تفاهم پیش آمده است و اجرای خواست آنها البته از واجبات است! و البته این امر مانع از آن نشد که بعد از رضا شاه رهبر محتضنین را مسموم کند، تا دیگر کسی به هوس این با مبول سازی هانفتند. گفتنی است که آن ملایان چند خواست دیگر هم مطرح کرده بودند، که گویا بقدری مفتضح بوده اند که در تاریخ ثبت نشده‌اند!

حتی بعد از هم پاشیدن بساط سلطنت رضا شاه و اوج‌گیری خون‌دهیم، برنا مه واهدانی که ملایان ارائه میکردند، سرسوزنی با آنچه در بالا آمد فاصله ندارد. خمینی، در کتاب (پایه‌های ترمیم رسوانه‌ی کشف‌الرار، بعد از سرشمردن جنایات و خیانت‌های رضا شاه، میگوید که با وجود این‌ها ملایان همواره به سلطنت و شاهان وفا دار بوده اند و سیستم ایده‌آل همان سیستم سلطنتی است، منتها به شرط آنکه مشا و رین اصلی سلطان ملاحظه باشند.

حتی در اوج مشروطیت (مرحله اول آن، یعنی قبل از تأسیس مجلس اول، که جناح با اصطلاح مترقی ملایان هم با اصطلاح در آن شرکت داشت)، اینان (یعنی جناح با اصطلاح مترقی شان) دست از خود مرکز بینی مرتجعانه خود بر نداشتند. و خواهش‌هایشان، تنها حول خودشان می‌چرخید. در زمانی که سلطنت در مقابل جنبش توده‌ای به لرزه در آمده بود، خواهش‌های ملایان با اصطلاح مترقی چه بود؟ فریاد آدمیت می‌نوید: نخستین پیشنه در روحانیون به دولت نشانه نزدیک بینی سیاسی و کوته فکری آن پیشوایان دینی است. تقاضاهای شان این بود: عزل علاءالدوله از حکومت تهران، عزل نواز از ریاست گمرک، برگرداندن تولیت مدرسه خان مرویه خانواده میرزا حسن آشتیانی، تنبیه سکرگاریچی که در راه قم شوارت می‌کرد، تجلیل از میرزا محمد رضا مجتهد کرمان که مورد بی حرمتی قرار گرفته بود، و برداشتن تمردولتی از قبضه مستمری آقایان علما (آدمیت در



جهان -

طبق گزارش «جهان اشتغال»

(World Employment)، یک سوم مردم دنیا، بیکار یا نیمه بیکار و یا بقدری درآمد ناچیزی دارند که قادر نیستند معاش زندگی بگذرانند. این رقم برابر یک میلیارد نفر انسان را در بر می‌گیرد که البته رو به افزایش هم هست. تخمین زده می‌شود که تا پایان سال جاری ۱۹۸۸، ۱۵۰ میلیون نفر انسان بطور آشکار بیکار شناخته شوند. این رقم افزایشی برابر ۱۰ میلیون نفر را تنها در طول امسال نشان می‌دهد. این افزایش عمدتاً از بحران اقتصادی آسیا و روسیه سرچشمه گرفته است.

آمریکا -

توقف در مذاکرات بین اتحادیه کارگران «کیزر آلومینیوم» با مسئولان اتحادیه کارگران فولاد یونایتد در آخرین نشست خود با هیئت مسئولان به نتیجه نرسیده و اعلام داشت که جهت خاتمه دادن به اعتصاب سه هفته‌ای ۳۰۰۰ کارگر «کیزر آلومینیوم» نشست‌های دیگر لازم است. هر دو طرفین تمایل دارند که اختلافات از طریق یک واسطه دولتی حل شود.

مسئولان مربوطه تاکنون برخوردهای بسیار سختی نموده و در رسیدن به توافق همکاری نکرده‌اند. در این مدت، آنان با استفاده از نیروی کار کارگران نیمه وقت و کارکنان رسمی و یا بازنشسته خود، کارخانه را چرخانیده و اعتصاب را شکسته‌اند. مدیریت کارخانه ادعا می‌کند که سطح تولید رو به افزایش و رسیدن به حد معمول آن است و در ضمن تمام بخش‌های تولیدی قابل استفاده و در صورت نیاز تا حداکثر ظرفیت، توان و کارائی دارند. همزمان بنا به ادعای مسئولان مربوطه در ایالت واشنگتن، کارخانه آماده ذوب ۷۰۰۰ تن آلومینیوم می‌باشد که چنانچه بازار مناسب

داشته باشد، می‌تواند در حد نهایت ظرفیت خود کار کند.

کلیه کارگران آلومینیوم‌سازی از روز ۳۰ سپتامبر گذشته از پنج کارخانه در پنج ایالت مختلف، دست از کار کشیده و از کارخانه بیرون آمدند. موارد زیر از جمله اعتراضات این کارگران می‌باشند: از بین رفتن ۴۰۰ زمینه کاری در کارخانه، استفاده از کارگران متفرقه موقت، کاهش حقوق و مزایای بازنشستگی، کاهش سطح دستمزد کارگران به زیر میزان معمول در مراکز صنعتی، افزایش ساعات کار.

اعتصاب کارگران کارخانه «فدرز» در ایالت ایلینوی

حدود ۱۰۰۱ کارگر کارخانه «فدرز»، سازنده لوازم خانگی، اجاق گاز و آبگرمکن، دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب بدنبال شکست مذاکرات طولانی با مسئولان کارخانه برای رسیدن به توافق‌هایی دو جانبه، در مورد افزایش حقوق کارگران و ضمانت مسئولان در تعطیل نکردن کارخانه به منظور انتقال آن به محلی دیگر، صورت گرفت.

معاون مدیر عامل کارخانه، بدنبال این اعتصاب اعلام داشت که این اعتصاب، کارخانه را از تولید باز نخواهد داشت. او گفت: «ما سطح تولید را با کمک شعبه‌های دیگر کارخانه می‌توانیم حفظ نماییم». منظور او از شعبه‌های دیگر، یک شعبه در ایالت «تنسی» آمریکا و شعبه دیگر در جنوب شرقی آسیا بود. در حال حاضر، هیچ برنامه‌ای برای مذاکره بین اتحادیه و مسئولان کارخانه در نظر گرفته نشده است. مبارزات کارگران ادامه دارد.

کارگران در حادثه جان باختند

۱۳ اکتبر جسد یک کارگر آمریکایی با ۲۲ سال سابقه کار در محل کارش (کارخانه آهک‌پزی «دریو» در ایالت کنتاکی) کشف شد. کارگران امداد اعلام کردند که از آنجایی که او در طبقه زیرین یک انبار سیلوی آهک قرار داشت، و در حالیکه او در محل مشغول کار بود، قسمت تحتانی انبار خراب شده و سیلو با ارتفاعی بیش از ۱۸ متر و محتوای حدود ۶۰۰ تن آهک، چون آواری بر سر او فرود آمده است. در سال پیش، یک کارگر معدن در همین منطقه ضمن کار با برق خشک شده و جان سپرد.

در شرکت دیگر آهک‌سازی ۱۳۳ مورد خطا در رعایت مقررات ایمنی داشته است. روشن است که وجود مسایل ایمنی در

کارخانه‌ها تنها شامل حال کارگران «جهان سوم» نمی‌گردد، بلکه در مرکز «مهد آزادی» کارگران زحمتکش جان خود را برای ایجاد ارزش افزونه برای سرمایه‌داران از دست می‌دهند.

کانادا -

حدود ۳۰ کارگر اتومبیل‌سازی «ولوو»، کارخانه «هایی فاکس ترو» را که موتوآژکننده اتومبیل‌های ولوو است و قرار است بزودی تعطیل شود، اشغال کردند. اشغال صبح زود روز ۱۴ اکتبر، با استفاده از اتومبیل‌های ساخته شده جهت بستن درهای ورودی کارخانه انجام گرفت. بزودی بیش از ۱۰۰ کارگر دیگر هم که از نقشه اشغال کارخانه بی‌اطلاع بودند، جلوی در کارخانه جمع شده و تظاهرات پر سرو صدا و شدیدی را ترتیب دادند. اشغال، دو روز ادامه یافت، با وجود اینکه هیئت روابط عمومی کارگران، این عمل را غیر قانونی نامید.

در ماه سپتامبر، مدیریت ولوو در این کارخانه اعلام نمود که «هایی فاکس» را با قدمت ۳۵ ساله‌اش که همیشه بخش موتوآژ قسمت‌های نهائی اتومبیل‌های سواری ولوو برای بازارهای آمریکای شمالی بوده است، خواهد بست. بلافاصله پس از اعلام این تصمیم، صاحبان مربوطه که سوئدی اصل هستند، قراردادی را با یک کارخانه اتوبوس‌سازی مکزیکی امضا کردند که بدنبال آن این کارخانه بجای ساختن اتوبوس سازنده اتومبیل‌های سواری شود. تعطیل کردن «هایی فاکس» که قرار است در روز ۱۸ دسامبر به اجرا در آید، سبب از بین رفتن ۲۲۳ رشته کار در خط تولید و مدیریت تولید و مدیریت امور دفتری خواهد شد.

اعضای اتحادیه کارگران اتومبیل‌سازی کانادا ناحیه ۷۲۰، با اعتصاب نشسته خود خواهان دریافت مزایای باز خریدی بهتری هستند. مدیریت مسئول تنها با پرداخت حقوق ۴۰ هفته کار، ۳۵٫۰۰۰ دلار، موافقت کرده و آنها را از مزایای بازنشستگی برخوردار نماید. هیئت مدیره ولوو، اشغال کارخانه را محکوم کرده و این حرکت را «حرکت تعدادی افراد غیر مسئول» خواند که در نهایت به انجام مذاکرات «صدمه» خواهند زد. اما، چنین تهدیدهایی هیچ تأثیری بر روی کارگران نگذاشته‌اند.

آفریقا جنوبی -

روز دوشنبه ۱۲ اکتبر، پلیس با استفاده از گاز اشک‌آور و گلوله‌های لاستیکی و سگ‌های پلیس به کارگران و دانشجویان تظاهرکننده

جلوگیری از برنامه‌های کاهش نیروی کار کارخانه خودداری نموده و به روشنی اعلام داشته است که همه چیز در قدرت کمپانی است. اتحادیه کارگران به سهم خود، محدودیت‌های کارخانه را پذیرفته و اعلام داشته که وضعیت فعلی کارخانه را درک می‌کند! این در حالی است که کارخانه «فورد» که بزرگترین کارخانه سازنده اتومبیل‌های سواری در انگلستان می‌باشد، می‌خواهد از میزان تولید خود بکاهد. این کارخانه در حال حاضر فقط ۴ روز در هفته تولید دارد و تصمیم گرفته است که ۸ روز دیگر از روزهای تولید خود را در ماه‌های نوامبر و دسامبر بکاهد. تهیه و تنظیم: سارا قاضی نوامبر ۱۹۹۸

انگلستان -

دستگیری دیکتاتور سابق شیلی
یکی از پر صداترین اخبارهای ماه گذشته بازداشت قصاب و دیکتاتور سابق شیلی، «پینوشه»، توسط ماموران قضایی انگلیس بود. چند سال پیشتر دادگاه عالی اسپانیا حکم دستگیری و پیگرد قانونی وی را، در صورت سفر به اروپا، صادر نمود. دستگیری پینوشه که دستش علاوه به خون مردم شیلی به خون کمونیستهای اسپانیا، سویس، آمریکا، کلمبیا و سایر مبارزان انترناسیونالیست آلوده است، باعث خوشحالی میلیون‌ها انسان آزاده و مبارز گردید.

او که در سال ۱۹۷۳، پس از کودتای آمریکای بر علیه دولت آلنده به حکومت رسید، با منحل کردن تشکلات کارگری و اعدام و شکنجه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، لطمات جبران‌ناپذیری را به پیکر جنبش چپ شیلی وارد ساخت.

پس از انعکاس پر سر و صدای اخبار دستگیری پینوشه، تمامی دیکتاتورهای به ظاهر دموکرات آمریکای لاتین شروع به اعتراض نمودند و مدعی شدند که وی برای درمان شخصی به انگلیس سفر کرده و دیگر سمت اجرائی در حکومت شیلی ندارد. به متعاقب این برخوردها، دولت انگلیس طبق معمول برای اینکه منافعتش در شیلی و سایر کشورهای آمریکای لاتین به خطر نیفتد، بار دیگر با تفسیر قانون به نفع خودش از استرداد این جنایتکار به دولت اسپانیا طفره رفت و هنوز وضعیت وی تا مشخص است. اما خانواده و بازماندگان زنده جاویدان کمونیست، هیچیک خواستار محاکمه قاتل فرزندان، همسران و رفقای خود به دست حامیان دیروز، جانی امروز نبوده و خود خواستار محاکمه او هستند. بیژن سلطانزاده

اندونزی -

کارگران در اندونزی خواهان افزایش حقوق و ایجاد امنیت شغلی هستند. بنا به گفته مقامات حقوق بشر در اندونزی، بدنبال زدو خوردی که روز ۲۳ اکتبر بین کارگران اعتراض‌کننده در کارخانه دستکش‌سازی واقع در شمال «سوماترا» و پلیس رخ داد، ۵ نفر مجروح و ۳۵ نفر دستگیر شدند. زدو خورد در محل کارخانه «اندوتوبا پرکاسا» که ۷۰۰ نفر کارگر برای دستمزد بیشتر و مزایای بهتر اعتصاب کرده بودند، پیش آمد. کارگران پس از اینکه به اعتصاب خاتمه داده بوده و در حال بازگشت به سرکار خود بودند، مورد حمله پلیس قرار گرفتند.

یک کارگر با باطوم مورد ضرب قرار گرفت. در حالیکه ۴ نفر دیگر، با گلوله‌های لاستیکی زخمی شده بودند. کارگر دیگری کتک خورده و اداره پلیس برده شد. پلیس از هر گونه اظهار نظر خودداری کرده است. از ماه مه گذشته تا کنون، این بزرگترین زدو خوردی بود که در شهر «مدان» سومین شهر بزرگ اندونزی رخ داد. در ماه گذشته، هزاران نفر به خیابان‌ها ریخته و علیه بالا رفتن قیمت‌ها در این کشور ورشکسته، به اعتراض پرداختند. در آن زمان ۵ نفر به ضرب گلوله کشته شدند.

انگلستان -

اخراج‌های عمومی کارگران در کارخانه اتومبیل‌سازی

کارخانه سازنده اتومبیل‌های «ژوور» و کارخانه وابسته مادر «پام» اعلام داشته‌اند که ۲۴۰۰ رشته اشتغال را بر خواهند چید. این کاهش بطور عمده در شعبه «لانگ بریج» واقع در «برمینگهام» به مرحله اجرا گذاشته خواهد شد و دلیل آن نیز سطح پایین تولید، عنوان کرده‌اند. همزمان کارخانه اتومبیل‌سازی «فورد» که در «دیگنهام» (اطراف لندن) واقع است نیز می‌خواهد از میزان تقاضا برای صادرات این اتومبیل‌ها اعلام کرده است.

اضافه بر این، «روور» به کارگران گفته است که برای ادامه چرخش کار در کارخانه، مجبور است به اقدامات دیگری نظیر ثابت نگهداشتن حقوق کارگران و تغییر در ساعات و روش کار کارخانه نیز دست نزنند. در غیر اینصورت، کارخانه تعطیل خواهد شد. طبق محاسبات اتحادیه‌های مربوطه، این حرکت به معنای به خطر انداختن ۱۴۰۰۰ رشته کاری در «روور» و ۵۰۰۰۰ رشته دیگر در بخش‌های تهیه مواد اولیه خواهد بود.

رولت نیز از هر گونه دخالت برای

دانشگاه «وسترن کیپ» در آفریقای جنوبی حمله کرد. این اعتصاب در پشتیبانی از خواسته کارگران دانشگاه در افزایش دستمزد آنها در اعتراض علیه از بین بردن ۳۲۹ رشته شغلی غیر آکادمیکی دانشگاه صورت پذیرفت.

تظاهرکنندگان جهت مقابله با حمله پلیس به ساختن مانع بر سر راه آنها و آتش زدن لاستیک اتومبیل پرداختند. یک دانشجو، مورد حمله داندان‌های سگ پلیس قرار گرفت و چند تن دیگر با گلوله‌های لاستیکی پلیس صدمه دیدند. کارگران دانشگاه سه هفته پیش از این تاریخ اعتصاب را آغاز کردند، زیرا که مذاکراتشان در مورد ۱۲ درصد افزایش دستمزد با مقامات دانشگاهی به نتیجه نرسید. سخنگوی اتحادیه کارگران بر خورد پلیس با تظاهرکنندگان را غیر ضروری اعلام نمود و افزود که اتحادیه قبل از این اتفاقات، ۵ درصد افزایش دستمزد پیشنهاد شده بوسیله مقامات مربوطه را پذیرفته بود. دو ماه پیش، ۴۱ نفر کادر آکادمی دانشگاه شغل خود را از دست دادند.

کره جنوبی -

یک مقام رهبری در یکی از اتحادیه‌های کره جنوبی توقیف شد. پلیس کره جنوبی، «دان بی یونگ-هر» رئیس کل فدراسیون کارگران فلزکاری را بعد از ظهر روز ۱۹ اکتبر دستگیر نمود. این دستگیری که در خارج از محل دفتر اتحادیه بوقوع پیوست، بر پایه اتهاماتی مانند «توطئه به منظور مسدود کردن کار از طریق به راه انداختن اعتصاب‌های عمومی» و «براه انداختن اعتصابات غیر قانونی» استوار بوده است.

این اتهامات بدنبال براه انداختن حرکت‌هایی سراسری در میان کارگران صنعتی در طول ماه‌های مه و ژوئیه گذشته، بوسیله اتحادیه و از اعتراض به اخراج‌های عمومی کارگران، به مقام رهبر اتحادیه زده شده است. با وجود اینکه بوروکراسی درون رهبری اتحادیه نامبرده، مانع از ایجاد اعتصاب و تظاهرات بزرگ و سراسری گردیده و در نتیجه آن، اخراج‌های بسیار زیادی به مرحله عمل درآمده، باز هم رهبران اتحادیه و صدها فعالان سیاسی در این رابطه، یا همواره در زندان باقی مانده‌اند و یا نامشان در لیست سیاه قرار دارد.

اتحادیه خواهان آزاد شدن فوری دان بی یونگ-هر و حذف کلیه اتهامات علیه او شده است. اما اتحادیه تا کنون هیچ اقدامی برای براه انداختن حرکتی سراسری بوسیله کارگران صنعتی، علیه این دستگیری نکرده است.

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش دوم

IV.2 (ادامه از شماره پیش)

کنش متقابل نمادی برای هابرماس به این معنی قطعی است که ریشه های سلطه در روابط تک گویانه در جوامع سرمایه داری متاخر و جوامع دیوان سالار سوسیالیستی وجود دارد. برای غلبه بر یرغ چنین سلطه ای ضروری است تا اصلاحات معینی در ساختارهای نهادی شده بعمل آید و بدین ترتیب امکان نامحدود ساختن «گفتگو» فراهم آید. به پندار هابرماس اگر که چنین امکانی تحقق یابد، جامعه می تواند به «سازش» نائل آید که ضمن آن بحرانهای سرمایه داری «سازمان یافته» از میان خواهند رفت. او برای این منظور شکل خالصی از واسطگی را مد نظر می گیرد و اهمیت آنرا به همه ی نسبتها تسری می دهد. هابرماس این واقعیت را نادیده می گیرد که نیروهای طبقاتی نیرومند، با علایق حذف ناپذیر بازدارنده ی مردم از مشارکت دمکراتیک در جهت سمت دهی به جامعه وجود دارند. او هیچگاه با این واقعیت درگیر نمی شود که حتی اعمال ملایمترین اصلاحات، از آن نوع که او در تصور دارد، از جانب طبقه ی سرمایه دار انحصارگر با مقاومت شدید مواجه می شود. بیاور هابرماس «فقدان فهم» علت ریشه ای مسائل سرمایه داری است. بنابراین با اعمال معقول گفتگوی آزاد در میان مردم، اصلاح سرمایه داری امکانپذیر می گردد. اما تحقق عینی این امر بیاور هابرماس مستلزم غلبه بر علایق و منافع اساسا ستیزه گرانه ای است که بین صاحبان مالکیت خصوصی وسائل تولید و آنانی که از طریق مهارتهای کار خود زندگی می کنند وجود دارد. برآستی چه کسی جز هابرماس و البته پوپر نمی داند که چنین امیدی، پندار بی اساسی است که همه ی انواع نظریات رفرمیستی در آن شریک اند.

برای مثال، کارل پوپر علیرغم تفاوتهای نگرشی اش با هابرماس، در باب مسئله ی اصلاح کردن سرمایه داری، در همان اردوگاهی قرار دارد که هابرماس. او می نویسد: «نیل به توافق از طریق بحث درباره ی اینکه اصلاحات اجتماعی جدی کدامند زیاد دشوار نیست... ما می توانیم از طریق "استدلال" به جایی برسیم... می توانیم از رودیکرد "عقلانی" سود ببریم، می توانیم از "گوش" دادن به ادعاهای مشخص بیاموزیم و با بردباری بکوشیم تا آنجا که می توانیم بنحوی بیطرفانه آن دواعی را ارزیابی کنیم و با توجه به طرق مواجه شدن با آنها بدون ایجاد شرور بدتر، از آنها بیاموزیم.» (۳۹)

هابرماس در توضیح از شرایط عقلی سازی، چیزی بیش از آنچه پوپر در آن باب معتقد است نمی گوید. زمانی که پوپر تصریح می کند که «یک عقلگرا بدان معنی که من این کلمه را بکار می برم، کسی است که می کوشد تا بوسیله ی "بحث" به "تصمیمی" و شاید در پاره ای از موارد به «سازشی» دست بیابد» و یا زمانی که در توضیح از موانع گسترش عقلانیت می نویسد: «دشواریهایی بر سر راه گسترش عقلانیت وجود دارد. یکی از عمده ترین آن موانع آن است که همیشه برای ادامه یافتن یک بحث عقلانی وجود "دو طرف" بحث ضرورت دارد و هر یک از دو طرف باید آماده باشد که از دیگری بیاموزد.» (۴۰) در حقیقت همان چیزی را القاء می کند که روح نگرش عقلی سازی هابرماس است.

جایی که مارکسیسم از مصلحین اخلاقی نظیر هابرماس تفاوت می یابد مشخصا در ارزیابی طبقاتی رویدادها قرار دارد. این امر در این واقعیت توضیح پذیر است که مارکسیستها جوای وحدت علایق در جایی هستند که آنها بنحو عینی در زمان معینی وجود دارند و نه در قالبی استعلایی که در آن همانندی علایق باید وجود داشته باشد.

زمانی که مارکسیستها از اصلاحات سخن می گویند آنرا به وجهی مثبت ارزیابی می کنند و برای چنین اصلاحاتی که در جهت منافع بخش عمده ای از زحمتکشان است مبارزه می کنند. تجربه ی تاریخی نشان داده است که تحقق «گفتگو» و «روشنگری» بین صاحبان وسائل تولید و کارگران عملی نیست، اما بین خود کارگران و بین آنان و زحمتکشان غیرپرولتار اسکانه پذیر است. پیروزی اصلاحات و دست یافتن به آن نه در نتیجه ی درک طبقه ی حاکم از عقلانی بودن مطالبات زحمتکشان، بلکه نتیجه ی فشار توده ای بر طبقه ای است که جز از طریق احساس نقش ویرانگر فشار به هیچ مصالحه ای تن نمی دهد. واقعیت این است که هر طرف از ایندو، بخوبی از موضع، مطالبات و دواعی طرف دیگر آگاه است. علاوه براین، اینهمانی علایق پرولتاریا و طبقه ی سرمایه دار بسیار محدود است. به این اعتبار رهایی پرولتاریا ضرورتا متضمن احیاء طبقه ی سرمایه دار و طبقات بطور کلی است.

نگرش رهایی هابرماس با سنت عصر روشنگری بنحو تنگاتنگی پیوند دارد. اندیشه ی روشنگران قرن هجدهم متوجه بیان این نکته بود که آموزش، به وسیعترین معنای آن متضمن حل مسئله ی تکامل افراد به شهروندان کامل «شهر» است. اما در حالیکه روشنگران بر عقلانیت طبیعت انسان به مثابه اساسی در بسط روشنگری تاکید می کردند، هابرماس به علایق عمیقی اشاره می کند که دانش ما را هدایت می کنند و دارا ی موقع و موضعی شبه استعلایی اند. بیاور هابرماس علاقه در ارتباط بین الاذهانی، روشنگری، توافق اخلاقی و اجماعی مبتنی بر تفاهم و درک واقعی را ممکن می سازد. «استقلال بالغ در هر کلامی، هدف غایی نیل به تفاهم را که بالقره است برمی انگیزد و نیل به درک و تفاهم موجد اجماعی عقلانی است. و چنانکه گفتیم هر چه جز این موجد درکی واقعی نیست... نیل به یک تفاهم، یک مفهوم میزاندازانه است و هر کسی که به زبانی طبیعی سخن می گوید دانشی اشرافی از آن دارد و بنابراین مطمئن است که قادر است تا اجماعی حقیقی را از اجماع کاذب متمایز سازد... ما این دانش را ماقبل و ذاتی می خوانیم.» (۴۱)

مارکس نگرش پندارگرای روشنگری را در سال ۱۸۴۵ مورد نقد قرار داد و به صراحت نوشت که «آموزه ی ماده گرای مبتنی بر اینکه انسانها محصول شرایط و تربیت اند و لذا انسانهای دگرگون شده محصول شرایطی دیگر و تربیتی تغییر یافته اند، فراموش می کند که محیط خود بوسیله ی انسانها دگرگون می شود و تربیت کننده خود باید تربیت شود. این آموزه جامعه را به دو بخش تقسیم می کند که یکی از آنها برتر از جامعه است. توانمان بودن دگرگون سازی اوضاع و فعالیت انسانی می تواند تنها به مثابه عمل انقلابی و به وجه انقلابی درک شود.» (۴۲) نقد مارکس از خصلت منفی نگرش روشنگران بنحو مطلوبی نگرش هابرماس را نیز شامل است. هابرماس معتقد

بیگانه شده ی سرمایه داری را مطلق می کند و جویای رهایی در عرصه ی دیگری است. هابرماس تاکید می کند که علل اشکال مسلط کنش متقابل علم و تکنولوژی جامعه اند. در این باور، این هابرماس است و نه مارکسیسم که باید اتهام یک تعین گرایی خام را تحمل کند.

سالک لیک سیتی پوتا ۱۵ فوریه ۱۹۹۷

39- Karl Popper, *Conjectures and Refutations*, 1969, p. 361. (تاکید از ماست)

۴۰- همان، ص ۳۸۸. تاکید از ماست.

۴۱- هابرماس: مرجع شماره ۹، ص ۱۷.

42- Karl Marx, *Thesis on Feuerbach*, in: Marx-Engels, *Collected Works*, International Publishers, New York, vol. 5. p. 7.

43- Marx, Engels, Lenin, *On Communist Society*, Moscow 1970, Progress, p. 29.

کتابشناسی: برای مطالعات و اطلاعات تکمیلی منابع زیر را توصیه می کنم:
انگلیسی:

T.I. Oizerman, "Historical Materialism and the Pseudo-Marxist Philosophy of History", in: *Contemporary East European Marxism*, Ed. D' Angelo, DeGroot..., vol 2. pp. 47-55.

Habermas Critical Debates, Ed. John B. Thompson and David Held.

Thomas McCarthy, *The Critical Theory of Jürgen Habermas*, 1978.

Tom Rockmore, *Habermas on Historical Materialism*, 1989.

Modern German Sociology, Ed. Wolker Meya, Dieter Misgeld, Nico Stehr.

Rolf Wiggershaus, *The Frankfurt Scholl: Its History, Theories and Political Significance*.

Leszek Kolakowski, *Main Currents of Marxism: It's Origin, Growth and Dissolution*, Vol III.

Martin Jay, *Dialectical Imagination*, Boston, Little Brown 1973.

آلمانی:

K.O. Apel, *Hermeneutik und Ideologiekritik*, Frankfurt 1971, Suhrkamp.

Oskar Nrgt, *Die Linke Antwortet Jürgen Habermas*, Frankfurt 1968, Europäische Verlagsanstalt.

Burkhard Tuschling, *Habermas- Die "Offene" und die Abstrakte Gesellschaft*, Berlin 1978, Argument.

روسی:

G.I. Ivanov, "The Opposition of 'Critical Theory' of Society to the Materialist Conception of History" in: *Sotsial'naiia Filosofiiia Frankfurtskoi Shkoly*, Moscow 1975, Mysl.

M.V. Iakovlev, "The 'Critical Theory' of Society and Total Critique of Ideology".

(در همان مرجع).

A.M. Kaniowski ; "Habermas' Conception of Capitalism", in: *Studia Filosoficzne*, No. 8, 1976.

است که میزانهای اساسی کلام می تواند شرایط تجربی لازم را برای تحقق اشکال حیات ایجاد کند. سومین «تز» مارکس در باب فویرباخ تاکید می کند که خودآموزی از طریق فعالیت دگرگون کننده ی انقلابی عملی می گردد. انسان با ایجاد جامعه خویش را می سازد. چنین باوری در تعارض آشکار با آن باور هابرماسی است که بر تلاشهای منفی و دیالوژیکال برای اصلاحات تاکید می کند. برای مارکس «خودرهایی» به «خودکوشی» پیوسته است. عمل و فهم فرد بنحو جدایی ناپذیری بهم گره خورده اند. فرد تا بدان حد که خود را در جامعه ای رها شده درگیر می سازد تا بهمان حد نیز خود را رها می سازد. توضیح اهمیت رهایی فرد در نگرش مارکس ضروری می سازد تا به یکی از تزهای «مانیفست» اشاره کنم. در پایان این اثر بیانی وجود دارد که برای کسانی که بر بی خانمانی فرد در جامعه ی کمونیستی سرگواری می کنند باید غافلگیر کننده باشد. مارکس می نویسد: «بجای جامعه ی کهنه ی بورژوازی، با طبقات و تنازع طبقاتی اش، ما انجمنی داریم که در آن تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزاد همه است.» (۴۳) این بیان در تعارض مستقیم با آن نوع کلیشه ای از کمونیسم است که آنرا نظامی که غایتش همتراز ساختن قابلیت های فردی بمنظور ارتقاء هر فرد به حد وسطی از خودکفایی است، تلقی می کند. در حقیقت این تحریف در تضاد صریح با نگرش مارکس است. برخلاف جامعه ی سرمایه داری که مطلقا مستلزم تابع ساختن نژادها و طبقات و جنسیت ها در جهت منافع صاحبان ابزار تولید است، کمونیستها می دانند که برای تحول و ارتقاء جامعه بطور کلی و نه فقط بخشی از آن هیچ استعداد و سهمی از فرد نباید نادیده گرفته و تلف شود. در چنان جامعه ای به هر فرد باید امکان و شرایط متحقق ساختن نیروهای خلاقه اش بمنظور تکامل و تحول هماهنگ کل جامعه تفویض شود.

آیا هابرماس در این ادعا که فرد نمی تواند حتی اگر قواعد رفتار در یک جامعه را بپذیرد و به آن تن در دهد و در نتیجه ی آن قواعد بار آید آزاد

باشد، صادق است؟ از نقطه نظر هابرماس برای فرد ضروری است تا آگاهانه رفتار خود را تعیین کند و در تصمیم گیریهای مربوط به سمت و سوی جامعه مشارکت جوید و پیوسته به انتخابهایی که بعمل می آید آشکارا بازاندیشی کند. بدون تردید هر مارکسیستی با چنین اندیشه ای بدون آنکه بر چهارچوب کلی تفکر هابرماس گردن گذارد سر توافق دارد. مارکسیسم متضمن این اعتقاد است که یک فرد پرستی آزاد نه تنها بطور عینی، بلکه بطور ذهنی نیز، یعنی هنگامی که اخلاقیات، قواعد و میزانهایی را که خاص خود اوست انتخاب می کند آزاد است. فردی را تصور کنیم که اصول اساسی نگرش مارکسیستی را می شناسد و آنها را پذیرفته است، اما رویکرد درستی نسبت به «کار» ندارد. آیا چنین فردی را می توان آزاد تلقی کرد؟ چنین فردی بعنوان عضوی از جامعه ای که در آن رنجبرهای اقتصادی و ستم سیاسی کسسته شده است و شالوده های مادی بیگانگی از کار ملفی گردیده است بدون تردید «بطور عینی» آزاد است. اما آزادی یک امکان واقعی است که تنها با درجه ی معینی از فعالیت خود فرد می تواند تحقق بیابد. چنانچه فرد، کار و قواعد حیات اجتماعی در شرایط سوسیالیسم را به مثابه امری رنجبار که از خارج بر او تحمیل می شود و چون امری بیگانه تلقی کند در اینصورت رفتار او قویا معارض با آزادی اوست. بی گمان عوامل تعیین کننده ی متعددی برای رهایی انسان وجود دارد، اما کانونی ترین و عمده ترین آنها «کار» خود فرد است. تنها از طریق مشارکت مستقیم در تولید و حیات اجتماعی و در آفرینندگی و خلاقیت است که می توان این احساس صادقانه را در فرد ایجاد کرد که او صاحب اختیار خویش است. هیچ سطحی از اشکال دمکراتیک بحث عمومی و تصمیم گیری نمی تواند جانشین خودآگاهی که در عمل خلاقه ی حیاتی فرد، یعنی کار روی می دهد، قرار گیرد.

چنین رویکردی مارکسیستی با نظر هابرماس دایر بر حذف خلاقیت از عرصه ی کار در تعارض جدی است. هابرماس جنبه ی منفی کار در شرایط

چگونه سری ترین راز بلشویک ها فاش شد!

م. عاصی

و بدون داشتن ارتباط با نیروهای اجتماعی، چندین روز قبل از کنگره شوراها، یک قدم غیر مجازست در نابودی پروتاریا و انقلاب این مسئله همه چیز را محصور می کند روی کارت سرنوینی...

گورکی که یکی از طرفداران پر و پا قرص صلح در همان زمان ظهور جنگ بود، در سال ۱۹۱۴ به روسیه بازگشت. طرفداری از خط صلح که مورد حمله بیشتر مخالفان روشنفکری آن زمان قرار داشت سبب شد که او برای دور نگه داشتن خود از توهین های جاری، نظرات خود را در هاله ای از ابهام بیان دارد.

او هیچ وجه تمایزی بین حزب بلشویک و سایر احزاب مترقی نمی گذاشت و دور از انتظار نبود که پیش از انقلاب اکتبر، هراسان از پیشامدهای که در صورت شکست بوجود خواهد آمد، ابراز نگرانی شدیدی می کرد.

حال او نه تنها مقاله «کامنوف» و «زینوویف» را در روزنامه اش چاپ کرد بلکه به پیوست آن مقاله، مطلبی از خودش را نیز اضافه کرد. او می نویسد:

بیشتر شایعه های منتشر شده مربوط است به ۲ نوامبر که یک قیام بلشویکی بوجود خواهد آمد. به گفته دیگر، آن احساس زشت روزهای ۱۶ تا ۱۸ جولای ممکن است مجدداً تکرار شود. این بدان معنا است که یکبار دیگر شاهد حضور کامیونهای پر از سرباز مسلح با رولورهای در دستهای لرزانشان خواهیم بود. این تفنگها بسوی مردم و پنجره منازل اله بختکی شلیک خواهد شد. مأموران شلیک خواهند کرد، زیرا مردان مسلح شده، سعی می کنند تا بدین وسیله ترس خود را بکشند. سیاهی انبوه جمعیت که از بی نظمی، دروغ و کثافات تحریک شده اند، طغیان خواهند کرد. آنان بدخواهی زهرآلود، دشمنی و کینه توزی خویش را نمایان خواهد کرد.

مردم همدیگر را بعط ناتوانی جهت نابودی نادانی حیوانی اشان خواهند کشت.

جمعیت نامنظم به درون خیابان ها خواهد خزید. این جمعیت به سختی می فهمد چه چیزی می خواهد، زمانیکه در زیر این پوشش، ماجراجویان، دزدان و قاتلان حرفه ای «آفرینش تاریخ انقلاب روسیه» را به نمایش خواهند گشت.

"خلاصه کلام، یک کشتار بی معنی دیگر، که قبلاً شاهد آن بودیم، تکرار خواهد شد و پیامدهای انقلاب تمام سرزمینمان را فرا خواهد گرفت و مفهوم تمدن آنرا خواهد لرزاند."

لنین از این عمل نابخردانه «کامنوف» و «زینوویف» بسیار ناراحت و پیشنهاد کرد آنان را نه تنها از کمیته مرکزی، بلکه از حزب اخراج کنند. این احساس مسئولانه لنین بوسیله یار با وفا و دیرینه او، یعنی «لئون تروتسکی» حمایت شد. این در حالی بود که اکثر اعضای کمیته مرکزی بعط نفوذی که «زینوویف» و «کامنوف» دارا بودند از اظهار نظر مستقیم پرهیز و خط میانه را انتخاب نمودند. استالین نیز که از همان ابتدا در فکر یارگیری و تشکیل پانده بود پیشنهاد نمود که کمیته مرکزی از تویخ رسمی زینوویف و کامنوف صرف نظر کند. بدین سان، سری ترین راز حزب بلشویک، درست اندک زمانی قبل انقلاب کبیر اکتبر فاش شد.

منابع:

«بلشویکها» و «نیروهای دولت موقت گرنسکی»، مصلات خود را برای یک درگیری عظیم که در آینده نزدیک، قابل پیش بینی بود، آماده می کردند. «ای. جی. پی. ت. ای. لور» (A. J. P. Taylor) در تجزیه و تحلیل جالب خود در رابطه با انقلاب اکتبر و صف آرایی این دو نیروی متخاصم که یکی طرفدار برپایی جمهوری شورائی و دیگری هدفش حمایت از منافع سرمایه داران و بازماندگان خانواده سلطنتی بود، چنین می نویسد:

"انقلاب بلشویکی یک قطعه ارگستر کامل، همراه با موزیک از پیش ساخته شده نبود. انقلاب بلشویکی - به مانند سایر انقلابها - ترکیبی بود از: آشفتگی و اعتشاشات، سوتفاهم ها، کوشش و شکستهای انسان؛ جای که نتایج حاصله از انقلاب باعث تعجب فاتحان، و به همان اندازه گیجی بازندگان شد.

در نیمه دوم اکتبر ۱۹۱۷، این تنها «زینوویف» و «کامنوف» نبودند که با «طرح قیام مسلحانه» مخالفت کردند. تروتسکی در این رابطه می نویسد: "با در نظر گرفتن این حقیقت که «کامنوف» و «زینوویف» بیشتر زمان، مسئله قیام را به آینده نامعلومی حواله می کردند؛ آنان تنها مخالفان قیام (بر علیه دولت وقت) در کمیته مرکزی نبودند. «ری کو» (Rykov) و «نوکین» (Nogin) که در جلسه «دهم اکتبر» حضور نداشتند تمامی از نظرات «کامنوف» و «زینوویف» دفاع کرده و میلیوتین Miliutin نیز به آنها نزدیک بود. لنین در مورد (دودلی در ارگان بالایی کمیته مرکزی حزب) چنین شهادت می دهد که: "در قسمت بالاتر، از دایره ی حزبی، یک دودلی و تزلزل ظاهر شده بود؛ یک نوع ترس از مبارزه برای (رسیدن) به قدرت."

بعد از جلسه ی ۱۰ اکتبر، زمانی که Antonov-Saratovsky, Miliutin به Saratov (محل جلسه) رسیدند، نامه ی لنین مورد بررسی قرار گرفت که تقاضا می کرد: ما شروع کنیم به بحث درباره تزلزل در کمیته مرکزی، مقدمات شکست پیشنهادات لنین، رنجشهای او و نهایتاً دوره ی که باید جهت سرنوینی دنبال گردد. تلاشهای گسترده لنین برای بیرون راندن «کامنوف» و «زینوویف» از کمیته مرکزی حزب، بی ثمر ماند و هر دو آنها، ممرانه به مخالفتشان بر علیه «قیام» ادامه دادند.

در فاصله این زمان و در طول چندین روز، آنها نظرشان را به اطلاع بقیه افراد کمیته مرکزی رساندند؛ که از این قرار بود: "قبل از تاریخ، قبل از پروتاریای جهانی، قبل از انقلاب روسیه، قبل از طبقه کارگر روسیه، ما حق نداریم، همه سرنوشتان را در حال حاضر، روی مسئله ی «قیام مسلحانه» محصور کنیم." «کامنوف» و «زینوویف» بعد از بحثهای توجیهی با سایر اعضای کمیته مرکزی، برای اینکه از قیام مسلحانه به هر طریق ممکن جلوگیری کنند، دست به یک عمل بسیار شرم آور زده و حیاتی ترین و مهمترین «سر» حزب را فاش کردند. این مطلب در روزنامه ی نویسنده به ظاهر مارکسیستی، که بعدها یکی از بزرگترین نویسندگان روسیه محسوب شد؛ یعنی «ماکسیم گورکی» درج گردید. نوشته ی «کامنوف» که در آن زمان جز انقلابیون مخالف نسبت به مسئله سرنوینی دولت گرنسکی محسوب می شد؛ هماهنگی خاصی با روزنامه گورکی که او نیز هم باور «کامنوف» بود، داشت.

کامنوف به همراه مقاله اش که درباره ی تصمیمات بلشویکهای برای برپایی یک قیام سراسری، نگاشته شده بود؛ نامه ی نیز برای «گورکی» ارسال داشت که در آن آمده است: "نه فقط من و «زینوویف»، بلکه تعدادی از رفقای کارآزموده دیگر، فکر می کنند که ابتکار انجام یک قیام مسلحانه در حال حاضر، مستقل

به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار بیانیه کمونیست

چهارمین شماره گاهنامه «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «بیانیه کمونیست» انتشار یافت.

در «سر سخن» این نشریه چنین آمده است: «مارکس و انگلس، گسست رادیکال نظری خود را از تفکرات پیشین، با انتشار بیانیه کمونیست به بارزترین نحوی، به نمایش گذاشتند... با انتشار سلسله مقالاتی، ما سهم خود به این اثر ارزنده را ادا می‌کنیم. اما، همانطور که خود بیانیه کمونیست در راستای سازماندهی پرولتاریا برای مبارزه با نظام سرمایه‌داری نگاشته شده بود، انتشار این گاهنامه نیز یک عمل «اکادمیک» و یا «تئوریک» صرف نباید تلقی گردد.

ما به عنوان گرایش سوسیالیستی انقلابی، همراه با پیشروی کارگری، خواهان تشکیل «حزب پیششار انقلابی» در راستای تغییر جامعه سرمایه‌داری و استقرار یک حکومت شورایی در ایران هستیم. اما تحقق چنین هدفی نیاز به «سلاح» تئوریک نیز دارد. چنین سلاحی نیز تنها در دست کارگران پیشرو می‌تواند به «عمل انقلابی» تبدیل گردد.

از این‌سور، این گاهنامه را به «کارگران و روشنفکران ایران که در حال مبارزات علیه نظام سرمایه‌داری-آخوندی و تدارک تشکیل حکومت کارگری اند، تقدیم می‌کنیم. مقالات این شماره شامل سه بخش جداگانه اما مرتبط به یکدیگر تقسیم شده‌اند: فلسفه، بیانیه کمونیست و اقتصاد.

در بخش نخست: حمید حمید، در «دیالکتیک در دترهای دیالکتیکی تروتسکی» نشان می‌دهد که برخلاف غالب مفسرینی که اندیشه‌ی تروتسکی را موضوع پژوهشی قرار داده... (و) بر این باور اصرار ورزیده‌اند که آثار او از مایه‌های فلسفی افکمی برخوردارند. تروتسکی نه تنها باید با آن جنبه‌ای از مارکسیسم که فلسفی است، بلکه با عمده‌ترین بخش آن یعنی ماتریالیسم و دیالکتیک نیز آشنا بوده و آن را در تحلیل‌های

خود بکار گرفته. او به نقل از تروتسکی می‌نویسد که:

«دیالکتیک ماتریالیستی (یا ماتریالیسم دیالکتیکی) ترکیبی قلبخواه از دو اصطلاح مستقل نیست. بلکه وحدتی متمایز و مشخص است. صورت‌بندی خلاصه شده‌ای برای یکی جهان‌بینی کامل و تجزیه‌ناپذیر است که به جامعه بر تمامی تحول تفکر علمی در همه شعب آن استوار است، تنها منطقی که می‌تواند به حمایت علمی از عمل اجتماعی انسان درآید. م. رازی، در «فلسفه عمل» اشاره می‌کند که:

«مارکسیزم یک «علم» است. علمی که «جهان بینی» طبقه کارگر را توضیح می‌دهد. در عین حال، «مارکسیزم» به عنوان یک نظریه، «سلاح» انقلاب پرولتاری است. در مرکز «مارکسیزم» نیز فلسفه «عمل» (پراکسیس) قرار گرفته است.

فلسفه «عمل» نیز بدون یافتن حلقه رابط آن، «حزب پیششار انقلابی» نمی‌توانست به «پراتیک» انقلابی تبدیل گردد. مارکس و انگلس با انتشار «بیانیه کمونیست»، مبانی وحدت بین «تئوری» و «عمل انقلابی» در درون یک حزب کارگری را بنیاد نهادند.

موقضی محیط، در «معرفی» فراسوی سرمایه»، می‌نویسد که:

«خدمت بزرگ «مزاروش» نشان دادن خطوط کلی راههای عملی رسیدن به چنین اهدافی است و در این راه بی‌تردید از مارکس و دیگر سوسیالیستها فراتر می‌رود. او بارها و بارها مشکل بودن این راه، دراز مدت بودن انجام این کار و موانع سنگین که بر سر راه آن است هشدار می‌دهد. اما در پس این هشدارهای رعب انگیز پیام او آنست که این کار شدنی است و آلترناتیوی انسانی در برابر نظام انسان بر باد سرمایه می‌تواند وجود داشته باشد. نکته اما این جاست که بجای تسلیم شدن به این نظام، آسایش چهره‌ی آن، پنهان ساختن خطرات

کنونی و بالقوه‌ی آن، مبارزه با آن را باید از همین امروز آغاز کنیم. اینست وظیفه بنیانی انسانهای متعهد و علاقمند به آینده بشریت و فرزندان خویش. اگر مبارزه با نظام جمع‌بندی «منفی» اقدام ما را تشکیل می‌دهد، وجه مثبت آن ترسیم خطوط اساسی گذر از «بیامه‌ی نوین»، یعنی روش کردن بنیادهای آلترناتیوی است که در برابر نظام سرمایه پیشنهاد می‌کنیم. و «مزاروش» در «فراسوی سرمایه» از این جهت خدمتی بسیار ارزنده به همه‌ی ما کرده است. آرنولد هاووز مفهوم «ارخودیگانی» را توضیح داده و اصول تئوری همان واژه را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در بخش دوم:

م. رازی، در «شیخ کمونیزم» اهمیت «بیانیه کمونیست» از زاویه برخورد به بحران سرمایه‌داری در آستانه قرن بیست و یکم، را توضیح می‌دهد.

ارنست همدل در «سوسیالیزم و بحران» اعتبار در بحران سرمایه‌داری تأکید کرده و چگونگی کسب «اعتبار سوسیالیزم» را توضیح می‌دهد.

جان مالدینکس، به اهمیت «حزب پرولتاریا» از دیدگاه مارکس اشاره کرده و نکات قوت و ضعف مواضع مارکس و انگلس در آن زمان را به توضیح می‌دهد.

لئون تروتسکی، مسائل «مائیفت کمونیست» را در اوایل قرن بیستم (۱۹۳۷) به بحث می‌گذارد.

در بخش آخر:

ارنست همدل، در «درآمدی به نخستین مجلد «سرمایه» کارل مارکس»، ضمن توضیح نکات اصلی فصل‌های «سرمایه»، به عمده‌ترین ایرادهای منتقدان آن، پاسخ می‌دهد.

هیئت تحریریه

دیدگاه سوسیالیزم انقلابی نوامبر ۱۹۹۸

برای دریافت «دیدگاه» ۱۰ پوند (اروپا) و یا ۳۰ دلار (سایر نقاط) ارسال فرمائید.

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England.

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm اینترنت



اصول مبارزاتی کارگران چیستند؟

فعالان جنبش کارگری ایران در مبارزه ضد سرمایه‌داری به اصول مبارزاتی خود نایل می‌آیند. مبارزه مشترک آنان علیه اجحافات مدیران کارخانه، انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی، سرکوب و خفقان مخرج مشترکی در برخورد آنها نسبت به یکدیگر و گرایش‌های نظری در درون خود و سایر کارگران و نیروهای سیاسی بوجود می‌آورد. همبستگی، کمک‌رسانی و دفاع از یکدیگر در مقابل رژیم یکی از خصوصیات بارز این اشتراک مبارزاتی است.

کارگران پیشروی ایران، با وجود داشتن اختلاف نظر در مورد بسیاری از مسائل، می‌دانند که ایجاد تفرقه میان آنها (بدگویی، شایعه‌پراکنی و لجن‌پراکنی علیه مخالفان سیاسی)، تنها آب به آسیاب رژیم ریختن است. تبادل نظر و بحث سیاسی و منطقی با چنین روش‌هایی سازگار نیستند.

کارگران مبارز سوسیالیست در ایران منافع کل جنبش کارگری را فدای مدافع لحظه‌ای و کوتاه مدت خود نمی‌کنند. برخورد عقاید و تبادل نظریات با یکدیگر را به مفهوم «دشمنی» و «تخاصم» شخصی قلمداد نمی‌کنند. آنها در حین مبارزه به اصول کارگری‌ای دست می‌یابند که به مراتب از هر اساسنامه، مرامنامه و قوانین بورژوازی و یا خرده بورژوازی مستحکم‌تر، غنی‌تر و اصولی‌تر است.

اما برخلاف این روش، گرایش‌های خرده بورژوا در درون طبقه کارگر و یا جریان‌ها و افرادی که از پایه کارگری جدا شده و هیچ ارتباطی با مبارزات زنده کارگران ندارند (عمدتاً

منشعب است، ابزاری برای سازماندهی این امور وجود ندارد. پس باید در میان خود، برای حل اختلاف‌های سیاسی، به اصولی توافق کرد و به آنها پای‌بند بود. در راستای برقراری یک محیط سالم برای تبادل نظر و نهایتاً ایجاد زمینه برای کار مشترک در میان فعالان جنبش کارگری، پیشنهاد اولیه زیر طرح می‌گردد:

۱- کلیه برخوردهای افتراق‌آمیز پشت پرده (بدگویی، اتهام زنی، فحاشی، اشاعه اکاذیب و غیره) کاملاً قطع باید گردد. کارگران سوسیالیست تحت هیچ شرایطی نباید وارد بحث‌های پشت پرده علیه سایر افراد و جریان‌های سیاسی گردند. ارتباطات شخصی با کسانی که به اتهام‌زنی و افتراق (چه آگاهانه و چه ناآگاهانه) دامن می‌زنند بایستی فوراً قطع گردد.

۲- اختلاف نظریات (هر فرد و جریانی) بایستی به شکل مکتوب و با امضا (یا رعایت مسایل امنیتی) درج گردد. برای این منظور می‌توان یک بولتن بحث مشترک فعالان جنبش کارگری به وجود آورد. یا اینکه می‌توان از نشریاتی که امکان انعکاس نظریات کارگری را (بدون بهره برداری سیاسی) فراهم کرده و می‌کنند استفاده کرد.

۳- برای بحث‌های شفاهی (نتیجه بحث‌های کتبی) می‌توان حداقل سال یکبار به سازماندهی سمینارها و جلسات بحث حول مسایل خاص جنبش کارگری مبادرت کرد.

۴- برای حل مسایل تشکیلاتی (اتهامات، شکایت‌ها و غیره) می‌توان به تشکیل یک «کمیسیون تحقیق» که با توافق فعالان جنبش کارگری انتخاب می‌گردند، مبادرت کرد.

۵- افرادی که مسایل سیاسی و تشکیلاتی علیه یکدیگر دارند، بایستی به ارائه نظریات خود در نهادها بالا تشویق گردند. اما چنانچه کماکان به تفرقه‌انگیزی ادامه دهند، بایستی در درون فعالان جنبش کارگری (خارج و درون) افشا و نهایتاً طرد و منزوی گردند.

در خارج از کشور)، به چنین روشی پای‌بند نیستند. تفرقه‌انگیزی، شایعه‌پراکنی، اتهام‌زنی، اشاعه اکاذیب، بدگویی، لجن‌پراکنی و فحاشی از خصوصیات بارز آنهاست. آنها به محض مشاهده حرکات‌های نوین و واقعی در درون جنبش کارگری، عرصه سیاسی را بر خود تنگ دیده و حملات لفظی را پشت پرده و سپس علناً علیه هر فرد و جریانی خارج از کنترل خود دامن می‌زنند.

بدیهی است که این روش از برخورد مغایرت کامل با اصول مبارزاتی پیشروی کارگری در ایران دارد. کارگران سوسیالیست با آگاهی به انحراف‌های خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری، بایستی آگاهانه در مقابل این برخوردهای فرقه‌گرایانه ایستاده و به افشا و انزوای آنها بپردازند. و تحت هیچ وضعیتی مرعوب این «عملکرد»‌های مخرب نگردند.

روش صحیح حل اختلاف نظرها در

درون جنبش کارگری چیست؟

بدیهی است که فعالان جنبش کارگری همه از نظر سیاسی و برنامه‌ای و تاکتیکی، یک دست و یک پارچه نمی‌توانند برخورددار باشند. اختلاف نظر در استراتژی و تاکتیک یکی از خصوصیات «مثبت» جنبش کارگری است. بدیهی است که تا نظریات و برنامه‌ها در یک محیط سالم، به بحث گذاشته نشوند، هیچ گام مثبتی نمی‌تواند به پیش برداشته شده و بحث‌ها و نظریات در یک مدار بسته باقی می‌مانند.

وضعیت اختناق‌آمیز ایران برخی از فعالان جنبش کارگری را (موقتاً یا دائماً) به خارج از کشور تبعید می‌کند. حضور این عده در خارج وضعیت مناسبی را برای آموزش سوسیالیستی، تکامل نظریات سیاسی متکی بر تجارب پیش، تبادل نظریات تکامل‌یافته و نوین، به وجود می‌آورد.

اما در وضعیت کنونی که جنبش کارگری از تشکیلات پرقدرت و سنت نظری و تجربی طولانی برخوردار نبوده و کاملاً متفرق و

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردیر: م. رازی

زیر نظر: هیئت تحریریه

شماره ۵۹ - سال نهم - آذر ۱۳۷۷

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی Email

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان

جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان»

منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.

● هیئت تحریریه در اصلاح مقالات

رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم

سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق

اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراها

و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران

و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع. ایجاد و

گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و

تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی

ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی

ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در

واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و

روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای

تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و

تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع

هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.

دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک

متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی

زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش

تشکل‌های مستقل کارگری همراه با

دموکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری

شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه

تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز

انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی

سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل

جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر

در سطح جهانی.

سخنی با خوانندگان

رفقا با سلام

در باره حملات اخیر رژیم به افغانستان

مطالبی دارم که می‌خواهم با خوانندگان

«کارگر سوسیالیست» در میان بگذارم.

رژیم ایران حمله به طالبان را زیر لوای

دفاع از مردم افغانستان انجام داده است.

پرسیدنی است که آیا طالبان با مردم

افغانستان چه کرده که شماها در حق

ملیت‌های تحت ستم ایران نکرده‌اید؟

باید گفت که جنایت‌های که رژیم علیه

ملیت‌های ستم‌دیده ایران کرده‌اند، روی

هزاران طالبان را سفید کرده است. این

رژیم گذشته خودش را فراموش کرده

است، که چه بر سر ملت ایران و

بخصوص مردم کردستان آورده است.

قتل و عام هزاران جوان و زحمتکش و

روشنفکر کرد، ویرانی صدها دهات

روستاها توسط مزدوران رژیم، نمونه این

جنایات است. هزاران مادر دل‌سوخته در

سراسر شهرهای ایران امروز وجود دارند

که فرزندانشان یا مفقود و یا توسط این

مزدوران قتل و عام شده‌اند.

این رژیم در جهت «صدور انقلاب» از

ابتدا در امور داخلی سایر کشورها

دخالت کرده است. اینها هدفی جز

استقرار یک حکومت دست‌نشانده شیعه

در افغانستان ندارند. مسلماً آن

دیپلمات‌ها همه جاسوس بودند. البته

سوء تفاهم پیش نیاید، من طرفدار رژیم

طالبان نیستم، آنها هم ارتجاعی هستند.

رژیم برای حل مسایل درونی‌اش، مجبور

است به یک جنگی دامن بزند. معرفی

خود خاتمی به عنوان کاندید ریاست

جمهوری، خود ناشی از این است که آنها

می‌خواستند چهره دیگری با همان

سیاست‌ها به مردم معرفی کنند، چون که

مردم از قیافه آنها به تنگ آمده بودند.

بدین ترتیب سعی کردند جان تازه‌ای به

خود بدهند. همه سازمان‌های راست و

میانه هم مانند اکثریتی‌ها به او نامه

نوشتند و خواهان بازگشت به ایران

شدند. ولی خاتمی هم دستش زود باز

شد. مردم ایران حالا می‌دانند که او هم

مانند بقیه است. آیا خاتمی به چه

خواست کارگران جواب مثبت داده

است؟ برای کارگران چه کرده است؟ من

به عنوان یک کارگر پناهنده از احزاب که

خرج نشر و روزنامه می‌کنند، می‌خواهم

که حداقل درباره سازماندهی طبقه کارگر

قدمی بردارند و نه به دنبال این یا آن فرد

رژیم بیفتند. کریم محمدی - آلمان

۱۵/۱۰/۹۸ ●●●●● صفحه ۴

سوسیالیزم انقلابی

شماره ۴

به مناسبت صدور پنجاهمین

سالگرد انتشار

«بیانیه کمونیست»

(صفحه ۱۴)